



# سوسیالیسم کارگری

نشریه سیاسی - تحلیلی سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

سرطان ۱۳۹۷، جون ۲۰۱۸

شماره ۳۹

در این شماره:

متن سخنرانی فهیم آزاد به مناسبت روز

جهانی کارگر صفحه ۶

جامعه مدنی از پندار تا واقعیت صفحه ۱۰

در حاشیه جدال بر سر شناسنامه های

برقی صفحه ۱۲

کالا سازی جسم زن از تبارزات نظام مزدی

صفحه ۱۳

در پس پروژه آتش بس و صلح با طالبان

صفحه ۱۵

نگاهی گذرا به آتش بس میان دولت و

صفحه ۱۸

طالبان

صفحه ۱۹

گزارشات کارگری

اول ماه می به سوی نان، صلح، آزادی!

صفحه ۲۰

اعلامیه سازمان سوسیالیست های کارگری

افغانستان به مناسبت اول می صفحه ۲۲

## سفن سردییر:

با اعلام زمان برگزاری انتخابات شوراهای ولسوالی‌ها و شورای ملی (پارلمان) از جانب کمیسیون "مستقل" انتخابات رژیم پوشالی و راه اندازی سیرک ثبت نام رای دهنده گان و کاندیداتورها تخصصات و تقابل درونی جناح های مختلف حاکمیت و همچنین حملات گسترده و خونین جناح های مختلف طالبان و داعش به اوج خودش رسیده است. ارتجاع اسلامی و ناسیونالیسم قومی و تباری چه در درون قدرت حاکمه و چه مخالفان مسلح بیرون از نظام هر کدام در تلاش هستند تا بر بستر تناقضات نظام سیاسی و وضعیت ناهنجار اقتصادی و اجتماعی به نفع تحکیم ادامه در صفحه ۲



© picture-alliance/Anadolu Agency/Afghan Presidency Press Office

# آزادی، برابری، حکومت کارگری!

مواضع شان بار دیگر آحاد جامعه را به عشایر و اقوام متعارض و نسبت به همدیگر دشمن تقسیم نموده و به خدمت بگیرند و از این طریق انقطاب بیشتری را اعمال نمایند.

رژیم پوشالی پس از سه سال با حمایت مالی و سیاسی حامیان جهانی و منطقه‌ی اش سرانجام موفق شد تا پروسه تدارک برگزاری انتخابات را زمینه چینی نماید. این پروسه از همان آغاز با چالش‌های زیادی مواجه شد و نیروی‌های شریک در قدرت سیاسی را به صف آرائی در برابر هم کشانید. یکی از این صف آرائی‌ها جنجال و دعوا بر سر ترکیب اتنیکی و چگونگی انتصاب اعضای "کمیسیون مستقل انتخابات" بود که در نهایت با مداخله مستقیم قدرت‌های حامی نظام سیاسی کنونی نهایی شد؛ مسأله دیگری که قرار بود جهت تسهیل مشارکت مردم و همچنین برای جلوگیری از تقلبات انتخاباتی جزء اولین اقدامات "دولت وحدت ملی" باشد مسأله توزیع شناسنامه‌های الکترونیکی بود، چیزی که هنوز منشأ انشقاق و اختلاف جریان‌های قومی و تباری گرد آمده در دولت پوشالی را می‌سازد. این مسأله نه تنها که اجرائی نشد و نتوانست زمینه مشارکت بیشتر مردم و شفافیت پروسه را تأمین نماید بل خود به یک جدال جدید، گسترده و خطرناک که ریشه در تاریخ گذشته این جامعه دارد، دامن زده و به عصیتهای قومی و تباری ابعاد پیچیده تری بخشیده است. در کنار جنگ و عدم مشروعیت سیاسی و توده‌ئی رژیم این فاکتها آن عامل تعیین کننده‌ی است

که "دولت وحدت ملی" را در یک وضعیت در مانده و سر درگم قرار داده است.

انتخابات که قرار است بعد از تأخیر چندین ساله در بیست و هشتم ماه میزان سال روان برگزار شود از همین آغاز دچار چالش شده و تخطی و تقلب از همین اکنون شروع شده است. قرار معلومات دقیق تذکره (شناسنامه) در بخش‌های مختلف افغانستان از جمله در مناطقی معین در شهر کابل بدون طی مراحل "قانونی" در خانه‌های زورمندان و جریان‌های مسلط سیاسی توزیع می‌گردد. وضعیت موجود و ادامه تنش میان جناح‌های متعدد حاکمیت و قطب‌های تباری‌ی شکل گرفته که هر کدام از مکان و امکان استفاده از برکه اختلاف‌های قومی بر خوردارند و این امر زمینه تقلب را به مراتب بیشتر مساعد ساخته است، زمینه‌ی که هر کدام از این قطب‌ها می‌خواهند و می‌توانند در خدمت منافع و تحکیم مواضع سیاسی شان از آن استفاده کنند.

برخلاف آنچه که بسیاری از روشنفکران خوش نیت و ساده لوح از چپ و راست و میانه می‌پندارند پروسه "دموکراتیزاسیون" کشورهای سرمایه داری در رأس امریکا قرار نیست آن دموکراسی ایده آلیزه شده در اذهان این طیف را که رویاهای شبانه روزی شان را می‌سازد، محقق سازد؛ این را تجربه خونین مردم و جامعه افغانستان طی قریب ۱۸ سال به روشنی به اثبات رسانیده است. هر چند که در واقعیت عینی و زنده گی مادی مردم زحمتکش دیوار مشروعیت "دموکرا تیزاسیون امپریالیستی" ترک برداشته و هر روز خشت خشت آن دارد فرو می‌پاشد ولی هنوز رژیم، با وجود تناقضات آشکارش، و همچنین حامیان امپریالیستی آن و در کل دستگاه‌های تحریف و تحمیق بورژوائی از میدیا تا نهادهای داخلی و بین المللی کالای بنجل

"دموکراسی اسلامی" را به عنوان یک متاع دلخواه و "معقول" به افکار عمومی حقنه می‌نمایند؛ تا از این طریق مقبولیت آن را در مقایسه به امارت دار و تعزیر طالبان به مردم زحمتکش یاد آور شوند.

بر همین اساس است که تمام معایب و تناقضات رژیم سیاسی حاکم را به عنوان بیماری و اشکالات دوران کودکی پروسه دموکراتیزاسیون توجیه می‌کنند و آن را پروسه‌ی که در نهایت به قوام و ثبات می‌رسد مد نظر می‌گیرند. بر مبنای همین درک و تبیین است که امروزه علی‌الرغم واقعیت تلخ و ملموس جنگ، فقر و بربریت حاصل از این نظام و مناسبات حاکم، امیدی کاذب بر بهبود وضعیت و نجات "دموکراسی جوان" را دارند به نسلی از فعالان جوان سیاسی و جامعه مدنی القامی نمایند. گویا نسل جدیدی از کنشگران موظف شده اند که اوضاع را مهار نمایند و "دست آورد" های تا کنونی را با مشارکت فعال شان در نهادهای مشروعیت دهنده این مناسبات و استفاده از ابزارهای در دسترس از جمله انتخابات، پارلمان و شوراهای صیانت نموده و از اضمحلال آن جلوگیری نمایند. بر بستر همین توهم و خوشحیالی است که برخی از جوانان و فعالان نهادهای مدنی لاقول در کلان شهرها از جمله شهر کابل بخت شان را برای کاندید شدن می‌آزمایند و کاندیداتوری شان را البته از طریق همین سیستم فاسد و در همراهی با جریان‌های سیاسی بی‌که خود یک پای فلاکت کنونی اند اعلام می‌دارند. این در حالی است که مردم زحمتکش که قربانیان اصلی بربریت جاری و مناسبات کاپیتالیستی اند میل و رغبت زیادی برای سهم گیری و مشارکت در روند انتخابات که در عمل چیزی جز تداوم فقر و فلاکت و ارتجاع در ادامه در صفحه ۳

# زنده باد سوسیالیسم!

درک را تشکیل می دهد و در اشکال و گونه های مختلف نیز بیان شده و می شود.

به لحاظ تاریخی تعبیر مختلفی از دموکراسی ارائه شده است که در این فرصت پرداختن به همه آنها نه میسر و نه هم مراد این نبسته است؛ کاری که در فرصت دیگری بایست مورد توجه قرار گیرد و به آنها با تفصیل بیشتر پرداخته شود. ولی در بحث حاضر به دلیل محوری بودن تبیین روال کار از دموکراسی، لازم است که کوتاه و در ظرفیت این متن به روی آن مکث شود. ساموئل هانتینگتون که یکی از تنوری پردازان دست راستی صاحب نام است در این زمینه نظراتی را تدوین نموده است که آبشخور اصلی تئوریک کنشگران لیبرال و حامی سیستم سیاسی کنونی در افغانستان را می سازد. هانتینگتون در ضمن رد دیدگاه های کلاسیک که او آنها را "خردگرا، اتوپیک و ایده آلیستی" می نامد، دیدگاه شومپیتر از دموکراسی یعنی دموکراسی بر مبنای روال کار را ستوده و آن را

"دموکراسی اسلامی" می که نزدیک به دو دهه است در افغانستان تجربه می شود، با همه معایبی که دارد، اساساً به لحاظ نظری بنیادش بر "دموکراسی بر مبنای روال کار دولت" استوار است. در این تبیین از دموکراسی که امروزه رایج ترین تبیین در جهان و از جمله در مدل "دموکراتیزاسیون امپریالیستی" است، خصلت دموکراتیک رژیم سیاسی بر حسب نهادها و روال کار تعیین و تعریف می شود. اصلی ترین و بنیادی ترین مشخصه دموکراسی بر مبنای روال کار انتخاب نهادها و رهبران توسط مردم از طریق یک انتخابات رقابتی است. برای درک پروسه های جاری از جمله انتخابات توضیح بیشتری در مورد این درک و تبیین از دموکراسی لازم و ضروری است، چرا که همه از حامیان جهانی رژیم سیاسی در افغانستان تا قدرت حاکمه و اپوزیسیون رنگارنگ آن همین معنی از دموکراسی را مد نظر دارند و در مباحث و مجادله نظری میان کنشگران سیاسی مخصوصاً دلباخته گان دموکراسی که بیشترین بازمانده های چپ را نیز در بر می گیرد، این درک و تبیین رایج ترین و مسلط ترین

اشکال دیگری نیست، از خودشان نشان نمی دهند. به همین دلیل است که نهادهای قدرت حاکمه از جمله "کمیسیون مستقل انتخابات" هر روز موعد ثبت نام را تمدید می نمایند تا باشد که بیشتر مردم را با تهدید و تطمیع به صف نمایند و غایله انتخابات نمایشی را به سر انجام برسانند.

مسأله کلیدی برای جنبش سوسیالیستی کارگری تشخیص اهداف واقعی نیروها و طبقات اجتماعی در همه پروسه های مادی است، مخصوصاً آنجا که قدرت سیاسی تعیین تکلیف می شود. بنابراین مقابله با وضعیت جدید و اعلام موضع نسبت به آن از جمله پروسه انتخابات شورای ملی و شوراهای ولسوالی ها مستلزم شناخت از ماهیت جنبش های سیاسی و نقش عینی نیروهای طبقاتی درگیر در این پروسه ها است. تنها پس از شناخت درست از ماهیت این نیروها و جنبش های سیاسی و نقش عینی طبقات اجتماعی در آنها است که می توان ارزیابی درست و عمیقی از کل این روند و نقش حامیان امپریالیستی رژیم حاکم در شکل دادن به پروسه های سیاسی و نهادهای مشروعیت دهنده آن داشت. مهمتر از همه باید حقیقت سیاسی "دموکراسی اسلامی" را که بخشی پروژه "دموکراتیزاسیون امپریالیستی" در منطقه خاورمیانه و افغانستان است، به طور منسجم و شفاف رو به جامعه افشاء نمود تا کارگران و مردم زحمتکش درک درست و بهتری از تمام این غایله داشته باشند.

ادامه در صفحه ۴



# تل دوی د کارگری طبقی پبوستون!

تعریفی "آمریک، توصیفی، نهادگرایانه و بر مبنای روال کار" می نامد و خود تعریف فشرده زیر را به دست می دهد: "یک نظام سیاسی قرن بیستم تا به آنجا دموکراتیک (تعریف می شود) که قدرتمندترین ارگانهای تصمیم گیری جمعی در یک انتخابات ادواری، سالم و عادلانه انتخاب شوند. و در این انتخابات کاندیداها آزادانه برای کسب رأی رقابت کنند و کلیه افراد بالغ واجد حق رأی باشند."

سخنگویان قدرت حاکمه در افغانستان و مراجع و نهادهای جامعه مدنی و انجوها همه در تبیینی که از دموکراسی دلخواه شان ارائه می نمایند با دیدگاه دموکراسی بر مبنای روال کار مورد نظر هانتینگتون نیز هم‌سخن هستند و عین استدلال هایی که هانتینگتون برای توجیه دموکراسی بر مبنای روال کار به کار می برد را بر می شمارند؛ البته با قبول وضعیت خاص افغانستان و دموکراسی مبتنی بر عقاید اسلامی. کسانی که تازه در افغانستان به دموکراسی اقتدا کرده اند که شامل و در بر گیرنده طیف متنوعی از فعالان و کنشگران سیاسی و اجتماعی می شود و کعبه امیال و آمال شان را دموکراسی می سازد می پذیرند که "دموکراسی اسلامی" موجود هزار و یک عیب دارد و با "دموکراسی حقیقی" به معنای آزادی، برابری، برادری منافات دارد، چون بالاخره این دموکراسی محصول شوره زار جامعه بی چون افغانستان است و نمی توان از آن انتظار داشت که در این عمر کوتاهش زمینه کنترل موثر شهروندان بر سیاست، دولت مسؤول، سلامت و شفافیت سیاسی، شور و مشورت عقلانی و آگاهانه، قدرت و مشارکت برابر، و دیگر فضیلت های مدنی را بر آورده سازد. در ضمن باید معنویت مسلط بر اذهان توده مردم را که عبارت از اسلام و سنت های

دیربای فرهنگی می باشد، با دموکراسی تلفیق کرد و مدل افغانی-اسلامی جدیدی از دموکراسی عرضه داشت. هانتینگتون انتخابات باز، آزاد و عادلانه را جوهر دموکراسی می شمارد. او مانند پیروان افغانی اش معتقد است که "دولتهایی که محصول انتخابات اند ممکن است غیرکارآ، فاسد، کوتاه بین، غیرمسئول، تحت نفوذ منفعت گروه های معین و ناتوان از اتخاذ سیاستهایی باشند که منفعت عمومی می طلبد. این خصوصیات ممکن است چنین حکومت هایی را نامطلوب کند، اما آنها را غیردموکراتیک نمی کند."

یک نتیجه منطقی و گریزناپذیر دموکراسی بر مبنای روال کار، آنچه که هانتینگتون به دست می دهد، و امروزه دربخشهای بیشتری از جهان رایج است و در افغانستان نیز مردم آن را طی حدود دو دهه تجربه کرده اند این بوده و است که دموکراسی نه یک مقوله و مفهوم کیفی که در تقابل با دیکتاتوری یا استبداد معنی می یابد، بلکه به یک مقوله کمی تقلیل داده می شود. و بر همین اساس از درجات مختلف دموکراسی سخن می گویند. از منظر هانتینگتون و نظریه پردازان دیگر بورژوا، مخصوصاً وقتی مسأله دموکراتیزاسیون جوامعی چون افغانستان مد نظر است، باید دموکراسی را به مثابه یک طیف پیوسته در نظر گرفت و شاخص های آمریک متعددی برای سنجش میزان دموکراسی ابداع کرد که تلفیقی باشند از، مثلاً، عادلانه بودن انتخابات، میزان ممنوعیت و محدودیت احزاب سیاسی، محدودیت آزادی بیان و نظایر اینها. به یک معنی و به تعبیر رایج در افغانستان، آن را بومی ساخت یعنی با داده ها و شاخصه های جامعه افغانستان که مذهب و سنت یک فاکتور مسلط را در آن می سازد، تلفیق کرد و در نهایت از آن دموکراسی اسلامی و قبیلوی را استخراج نمود.

در نتیجه این دموکراسی که بر بنیاد نظریه دموکراسی بر روال کار سازمان می یابد هیچ تناقض پایه بی با اصل دموکراسی ندارد و می تواند نیروهایی که به

دموکراسی قایل هستند از یک طرف و نیروهای شدیداً ضد دموکراتیک مانند مجاهد، طالب و داعش را از طرف دیگر در خدمت سیستم و ساختار حاکم در بر بگیرد. "به این ترتیب ما دو قطبی رژیم غیردموکراتیک و رژیم دموکراتیک نداریم، بلکه طیف گسترده ای داریم که یک سرش غیردموکراتیک و سر دیگرش رژیم دموکراتیک است و در طول این طیف رژیم هایی که می توان آنها را کمتر و کمتر غیردموکراتیک، یا بیشتر و بیشتر دموکراتیک خواند."

همان طور که در آغاز مورد اشاره قرار گرفت این درک کمی از دموکراسی که زیربنای درک رایج علوم سیاسی از "پروسه دموکراتیزاسیون" در جهان سوم را می سازد، درکی است مسلط بر اذهان کنشگران و فعالان سیاسی در جامعه افغانستان؛ چیزی که این روزها با داغ شدن تب انتخابات و فعال مایشاء بودن بازمانده های چپ بورژوا-ناسیونالیست در این غایله بیشتر ابراز می شود. این نیروها البته در مخالفت با جریان هایی که از یک منظر طبقاتی منتقد مناسبات حاکم هستند و همچنین جریان های حاشیه نی چپ ناسیونالیست که از تحریم انتخابات دم می زنند، استدلال می کنند که پروسه دموکراتیزاسیون حیات سیاسی و اجتماعی جامعه بی که بیشتر از چهار دهه خشونت را تجربه کرده است و هنوز هم جنگ و انارشی در آن ادامه دارد یک امر و پروسه جاری و طولانی است. بنابر این با وجود این که دموکراسی هنوز ثبات نیافته است و "دولت وحدت ملی" به خصوص جناح اشرف غنی به ارکان های دموکراسی به طور شاید و باید تمکین نمی کند ولی باید از آنچه که به دست آمده است صیانت نموده و برای نهادینه شدن و توسعه دموکراسی تلاش و پیکار نمود و حتی کردار و افعال و باورهای ضددموکراتیک نهادهای قدرت و جریان های سیاسی را با سعه صدر نادیده انگاشت. بر اساس این درک کمی از دموکراسی است که

دستمزد و برخی مزایای کاری دیگر دست از کار کشیدند.

- کارگران و بازنشستگان ذوب آهن اصفهان در اعتراض به تاخیر شش ماهه پرداخت حقوق شان از سوی صندوق فولاد دست به تجمع زدند.

- کارگران سه معدن «همکار» «حشونی» و «پایدانا» متعلق به شرکت ذغال سنگ دست به اعتصاب متحدانه زدند و خواستار تحقق کلیه خواسته‌های شان شدند. کارگران خواسته‌های مهمی دارند.

### جهان

به مناسبت اول می روز همبسته گی جهانی طبقه کارگر، در تمام کشور های جهان از این روز به صورت پرشکوهی بزرگداشت به عمل آمد. محافل و جشن ها، اعتصابات کارگری و تظاهرات خیابانی در کشور های مختلف جهان از افغانستان گرفته تا اقصی نقاط دیگر جهان نمونه بی از موج همبسته گی طبقاتی کارگران و نه گفتن به سیستم طبقاتی سرمایه داری بود.

بربریت خاتمه دهد. آنچه که مبرهن است در غیاب صف مستقل کارگران و جنبش آزادی خواهی آنهایی که قدرت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را همین اکنون در دست دارند، چه با عبا و قبا و پکول و چه با دریشی و نکتایی، در همراهی و حمایت بورژوازی جهانی همچنان برای جامعه تعیین تکلیف خواهند کرد و فقر و حرمان و ستم ادامه خواهد یافت.

### ادامه گزارشات کارگری:

برای پرداخت سنوات بازنشسته گی صادر شده بود، تحویل لوازم التحریر سالانه، پرداخت اضافه کاری ها، پرداخت حق بیمه همه کارگران و عده دیگر از جمله خواسته‌های فوری کارگران است.

- کارگران شرکت کالای پتروشیمی در منطقه ماهشهر همراه با خانواده هایشان در اعتراض به بیکار سازی ها در این شرکت دست به تجمع زدند. با خصوصی شدن این کارخانه و باز گذاشته شدن دست کارفرمایان، هر روزه تعداد بیشتر کارگران از کار بیکار می شوند.

- کارگران کشتی سازی بندر عباس در سومین روز اعتراض شان به خاطر عدم پرداخت چهار ماه

برخی از جوانان و فعالان جامعه مدنی در انتخابات کنونی خودشان را کاندید نموده اند تا از یک جانب از "دموکراسی" و "دست-آورد" های تا کنونی "دفاع" نمایند و از جانب دیگر آرزوهای سرکوفته شده درونی رسیدن به جاه و مقام و بلند رفتن از نردبان شهرت و به جرگه ایت سیاسی و اقتصادی پیوستن را تجربه نمایند؛ این آن وجه واقعی و زمینی توهم پراکنی و توجیه "دموکراسی اسلامی" و تقدیس از کل این روند را می سازد. توهمی که توده های کارگر و زحمتکش به نوعی در عمل از آن عبور کرده است و بی میلی و عدم رغبتش را با عدم استقبال از این پروسه به نمایش می گذارد.

یگانه و امکان پذیرترین راه رهائی از این بربریت نفی وضعیت موجود و شکل دادن به قطب آزادی خواهی در جامعه است. تا زمانی که مردم آزادی خواه در رأس کارگران مشکل نباشند و به عنوان یک قدرت اجتماعی به میدان نیایند، هیچ نیروی دیگری نخواهد توانست آن‌ها را از فقر، جنگ، ارتجاع، نابرابری و ستم و وضعیتی که بیشتر از چهار دهه است از مرد و زن این جامعه قربانی می گیرد نجات دهد. رفع ستم و اپارتاید جنسیتی، رفع ستم و تبعیض و بی حقوقی ملی و سرانجام سازمان دادن یک زنده گی آزاد و برابر با توسل به نیروهای ارتجاعی و حامیان آن‌ها در کمپ ارتجاع بورژوا-امپریالیستی و راه حل-های احزاب و جریان‌های ناسیونالیست قومی ممکن و میسر نیست. همان‌طور که در چند دور گذشته انتخابات و راه حل‌های قدرت حاکمه و حامیان امپریالیستش نتوانست از بحران‌های مزمن اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جلوگیری نماید در ادامه نیز قرار نیست که این مناسبات و سیستم حاکم و نهادها و مجامع مشروعیت دهنده اش که خود اساسش به نابرابری و ستم و استثمار استوار است به این



# متن سخنرانی فهیم آزاد به مناسبت روز جهانی کارگر

قدرت هم نافی اشکالات و عوارض آن نیستند. فلاکت اقتصادی، گسترده بودن دامنه فقر و به موازات آن جنگ و ناامنی و تمام مصائبی که جامعه امروزه از ناحیه آنها در رنج است حاصل این نظام و کارکرد آن طی این شانزده سال بوده ادامه در صفحه ۷

• نقش مخرب بازمانده های چپ بورژوا- ناسیونالیست، انجوها، جامعه مدنی و نیروهای مذهبی.

سازمان ما با تشخیص و تحلیلی که از وضعیت عینی دارد در گذشته نیز به جنبه هایی از عوارض و انقطاب هایی که در این صحبت به رؤوس آن خواهیم پرداخت طی مقالات و مباحثی از طریق نشراتش پرداخته است. مسائل و معضلات واقعی و عینی یی که کمتر مورد توجه فعالان و مدعیان چپ و "سوسیالیست" دیگر در افغانستان قرار دارد حتی اگر هم این مصائب را به رسمیت بشناسند که می شناسد ولی در مقایسه با دل مشغولی های دیگری که این افراد و جریان ها دارند سازمانیابی و شکل کارگران آن اهمیت و ارجحیت لازم را نزد اینها ندارد و بهمین دلیل هم هیچگاهی طی این شانزده سال مهم پنداشته نشده است؛ واقعیت این است که همه این مصائب و مشقاتی که طبقه کارگر و مردم زحمتکش به آنها دچار هستند ناشی از عملکرد سیستم و نظام سیاسی حاکم بورژوایی است.

**بیکاری و معضلات اجتماعی ناشی از آن**  
یکی از این معضلات و نارسائی ها بیکاری و معضلات اجتماعی ناشی از آن است؛ طی این شانزده سالی که گذشت، به خصوص پس از مهندسی دولت وحدت ملی و افتضاحات و شکستهای پی در پی آن در همه عرصه ها، حتی راست ترین مدافعان حاکمیت ارتجاعی و عاشقان و دلداده گان نظام سرمایه داری در درون ساختار

رفقا و حضار گرامی درود، پیشاپیش روز همبسته گی جهانی طبقه کارگر را به همه کارگران، به شما حضار گرامی تبریک و تهنیت می گویم.

همان طور که می دانیم مشکلات و مصائب کارگران و زحمتکشان در افغانستان یکی دو تا نیستند. بحث در این مورد و داستان غم انگیز طبقات زحمتکش جامعه افغانستان آن قدر عمیق و گسترده است که نمی شود در یک چنین فرصت کوتاهی همه ابعاد پیچیده، هولناک و گسترده آن را به بررسی و تحلیل گرفت. کاری که در جای خودش امری است ضروری و مهم. بناءً امشب و در این بحث مختصر، ترجیح می دهم که به مناسبت اول می، روز همبسته گی جهانی طبقه کارگر، به برخی از دلایل و مسائلی که در کنار فقر گسترده، تداوم جنگ و سلطه نیروهای ارتجاعی، بصورت گسترده و دهشتناکی از کارگران و توده زحمتکش قربانی می گیرد و سد و مانعی برای شکل یابی کارگران هستند، پردازم. در این مورد به چند نکته که از اهمیت بیشتری برخوردار اند می پردازم و نکات زیر را به اختصار پوشش می دهم:

- بیکاری و معضلات اجتماعی ناشی از آن.
- نقش ناسیونالیسم قومی و تباری در ایجاد تفرقه و انشقاق میان کارگران.



**سازمان سوسیالیست های**

**کارگری برای آزادی،**

**برابری و سوسیالیسم**

**مبارزه می کند، برای**

**تقویت صف آزادی**

**خواهی و برابری طلبی و**

**برای تحقق آرمان**

**سوسیالیسم به آن**

**پیوندید!**

[www.workersocialist.org](http://www.workersocialist.org)

<https://www.facebook.com/workersocialism>

[www.asrejadid.org](http://www.asrejadid.org)

است. وضعیت رقتبار طبقه کارگر و بیکاری میلیونی هم یکی از تبعات این نظام و سیاستهای اقتصادی قدرت حاکمه و حامیان آن در نظام کاپیتالیستی میباشد. فقط کفایت که بدانیم که تنها پس از به قدرت رسیدن اشرف غنی - عبدالله بر اساس گزارشات منابع رسمی و نیمه رسمی دولت پوشالی چیزی حدود 500 هزار آدم مشاغل شان را از دست داده و به ارتش میلیونی بیکاران پیوسته اند. یعنی 500 هزار خانواده قسماً نان سر سفره شان را به دلیل کثر معاش کاملاً و یا نصف از دست داده اند. آمار بلند بیکاری سبب شده است که سه میلیون شهروند این کشور که اکثریت شان قشر جوان را تشکیل می دهند به مواد مخدر رو بیاورند. از سویی هم بر بنیاد آمار چهل و یک درصد باشندگان کشور بر اساس استاندارد رایج و سقف تعیین شده برای سنجش میزان فقر در افغانستان، زیر خط فقر زنده گی می کنند. باز طبق امار منابع رسمی دولتی و نهاد های بین المللی دو میلیون کودک کارگر به دلیل آمار بلند بیکاری و فقر اقتصادی از سر اجبار مادی به کارهای شاقه مشغول هستند و در وضعیت بد معیشتی و در معرض سوی استفاده های گوناگون از جمله اذیت و آزار جنسی قرار دارند.

با وجود این وضعیت اسفبار و فقر و ادباری که از کران تا کران جامعه را فرا گرفته است، سران و کارگزاران حاکمیت و روشنفکران "لیبرال" حامی این نظام مدعی هستند که با همه این اشکالات، گزینه مطلوب و دلخواه دیگری جز سرمایه داری و قبول وضعیت موجود وجود ندارد و تنها راه حل ممکن و عملی برای اقتصاد جامعه بشری و مهمتر از آن برای افغانستان مناسبات مبتنی بر اقتصاد بازار و کارمزدی است.

اگر از آن جریان ها و اشخاصی که منفعت مادی دارند و بر اساس آن ترجیح میدهند نفس

وجود واقعیات عینی بی را که نمی پسندند و بنفع شان نیست انکار کنند، و یا تحت عناوین دیگری از جمله وضعیت بد امنیتی، جنگ و... بحران بیکاری گسترده و فقر و ستم و نابرابری را موجه جلوه دهند بگذریم هر کس که اندک قدرت تشخیص و شرافت سیاسی و چشم بینا داشته باشد این را به روشنی می بیند که هیولای جنگ، ارتجاع، بیکاری و فقر مزمن چگونه دمار از روزگار مردم در آورده است و طبقه کارگر و دیگر اقشار زحمتکش را به نیستی و تباهی کشیده است.

این روشن است که طبقه کارگر افغانستان نه مسؤول فلاکت اقتصادی است و نه مسؤول به وجود آمدن بیکاری، تبارگرایی و سلطه آرا و افکار ارتجاعی در جامعه. دولتمردان و صاحبان قدرت سیاسی از طرق مختلف تلاش کرده اند و همچنان تلاش می کنند که وضعیت و بربریت جاری را نه حاصل نظام و سیاست های اقتصادی بی که توسط بورژوازی جهانی و نهادهای مالی اش چون بانک جهانی و صندوق بین المللی پول دیکته می شود و قدرت حاکمه آن را در منصفه عمل اجرائی می سازد، بلکه ناشی از اجبارهای عینی بیرون از حیطه و اختیار خودشان، جلوه می دهند. سران رژیم از پشت هر تریبون و منبری پیام و پیغام شان این است که معضلات اجتماعی، فقر و ادبار و بیکاری امری جمعی اجتماعی است که باید نسبت به آن با حوصله مندی، سیعه صدر و دوراندیشی برخورد شود. سران، کارگزاران و حامیان رژیم از همه، به خصوص کارگران شاغل و بیکار، می خواهند که برای بهبود وضعیت در قدم اول آمادگی دادن قربانی بیشتر از این باشند و به تمهیدات نظام برای سود سرمایه گردن بگذارند، تا با رونق سرمایه های کلان و سود و بازدهی بیشتر زمینه های مساعد و لازم فراهم گردد تا بر بستر آن راه حلی برای همه معضلات مردم جستجو گردد.

بیکاری نتیجه مستقیم و طبیعی کارکرد حکومت کنونی و نظام سرمایه داری است. بدون هیچ تردیدی بیکاری از عظیم ترین بلایایی است که زنده گی بخش عظیمی از اعضای جامعه را به تباهی و نیستی

مواجه ساخته است. همان گونه که فعالان سوسیالیست کارگری در جنبش علیه بیکاری به درستی بر شمرده بودند بیکاری عامل اصلی تمامی معضلات اجتماعی دیگر از جمله فقر، رواج هرچه بیشتر تن فروشی، اعتیاد، مهاجرت، تمویل نیروی انسانی جنگ، خشونت و جنایت و... است. همه این ها به سهم خود بیشترین فشار را بر کارگران از جمله کارگران بیکار وارد می آورد، حقیقتی که برای هیچ کسی پوشیده و پنهان نیست. بر همین اساس است که جنبش سوسیالیستی کارگری و سازمان ما نسبت به این وضعیت معترض است و تا آنجا که مقدور بوده حقیقت سیاسی و منافع مادی پشت سر آن را در متن بحران سرمایه داری جهانی و آنچه که در عرصه سیاسی جامعه افغانستان می گذرد روشن ساخته و افشا کرده است. بر همین اساس از اعتراض اجتماعی نسبت به بیکاری میلیونی که در نفس خود اعتراضی است به مناسبات حاکم و نابرابری و ستم ناشی از آن، حمایت و تا حد خودش در سروسامان دادن این اعتراضات دخالت کرده است. ما به دلیل سنت جنبشی و درک و تعلق طبقاتی مان از هر اعتراض کارگران برای بهبود شرایط زنده گی شان حمایت کرده ایم از جمله جنبش علیه بیکاری، اعتراض کارگران معادن بغلان و موارد دیگری... اگر چه و سوسیالیست این جامعه از آن میان سازمان سوسیالیست های کارگری این دخالت گری را نداشته باشد در بهترین حالت و در نهایت چیزی به جز منتقد دموکراتیک نظام سیاسی فعلی در جامعه نخواهد بود. ما قطعاً فعال ضد تبعیض جنسی، ضد تبعیض ملی، ضد بی حقوقی سیاسی، ضد مذهب و ناسیونالیسم و ... که در خود امری است درست خواهیم ماند، ولی لزوماً فعال ضد نظام سرمایه داری از موضع طبقه کارگر نخواهیم بود. بنابراین از این سر است که سازمان ما نتنها از این حرکت ها، خواست و مطالبات کارگران دفاع می کند بلکه میخواهد در قوام یافتن و به پیروزی رسیدن اعتراضات کارگری نقش موثرش را ادا

نماید. این دید و تبیین در مبارزه سیاسی ناشی و متکی به یک درک طبقاتی از معضلات اجتماعی موجود است. اگر جنبش سوسیالیستی کارگری در همه عرصه های مبارزه و در مورد حرکت های اعتراضی این دید و تبیین را نمایندگی نماید، در آن صورت و فقط در آن صورت است که می تواند مدافع جدی بی حقوقان در عرصه های دیگر هم باشد. با تأسف بیکاری و بحران ساختاری رژیم و وضعیت واقعی یی که کارگران شاغل به آن مواجه هستند شرایطی را به بار آورده است که کارگران برای امرار معاش و ترس از این که کارشان را از دست ندهند به هر ناروا و ستم مضاعفی گردن نهند و به شروط استثمارگران و صاحبان سرمایه تمکین کنند. این وضعیت و ترس از خانه خرابی است که به عنوان یک عامل مانع از همبستگی، تشکل پذیری و ایجاد نهادهای مستقل کارگری و اتحاد نیروی کار شاغل و بیکار می شود و دست صاحبان سرمایه و کارفرماها را برای اجحاف و ستم و بیحقوقی بیشتر بازمی گذارد.

### نقش ناسیونالیسم قومی و تباری در ایجاد تفرقه و انشقاق میان کارگران.

عامل دیگر و به همین اندازه مهم نقش مخرب ناسیونالیسم قومی و تباری است. چهار دهه است که جامعه افغانستان دست خوش حوادث و ناملایمات اسفبار است. اگر دورانی در آغاز دهه هشتاد میلادی ارتجاع اسلامی به عنوان بازوی رزمی سرمایه داری بازار آزاد یا بلوک غرب در تقابل با بلوک سرمایه داری دولتی شرق به رهبری شوروی قدیم تحت عنوان جنگ اسلام و کمونیسم با استفاده از عقاید مذهبی و "عرق ملی" و ناسیونالیستی و بیگانه ستیزی مردم زحمتکش، کسب نیرو می کرد، اما پس از شکست و فروپاشی شوروی و متعاقب آن زانو زدن دولت حزب دموکراتیک خلق در پیشگاه اسلام سیاسی و جهادگران در

دهه نود، احزاب و دارودسته های اسلامی دیگر قدرت بسیج بر مبنای جنگ کفر و الحاد را از دست دادند و این نیروهای ارتجاعی برای جذب نیروی رزمی و جنگی شان در مجادلات قدرت، مدت کوتاهی پس از اضمحلال حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و تقسیم قومی و تباری آن، با استفاده از شکاف های عمیق تاریخی به تبارگرایی و ناسیونالیسم قومی در حدی دامن زدند که کران تا کران کشور و کوچه و پس کوچه های شهر کابل به دارالخلافه های اسلامی و دژ و باروی جریان های مذهبی- قومی تبدیل شدند.

چه جناباتی نبود که به افراد و آحاد جامعه، که تاریخ کمتر شاهد آن بوده است، تحت عنوان تباری و قومی روا داشته نشد. این انقطاب سرانجام جامعه را تبدیل به اردوگاهی از آواره گان کرد که انسانیت در آن مرده بود. همنوع بودن و انسان بودن اعتبارش ساقط شد و تعلق قومی، زبانی و تباری به عنوان متعالی ترین هویت بر شمرده شد و در یک شکل دهشتناکی فراگیر گردید؛ و هر نوع جنایتی به "غیر خودی" که لابد دشمن قبیله و تبار "خودی" است جایز شمرده شد و جنایتکاران قبیله قهرمانان قبیله خوانده شدند و مورد اکرام و اعزاز قرار گرفتند. در یک چنین برهوتی بود که هویت انسانی و تعلق طبقاتی انسانها مسخ شد. این انقطاب همچنان چالشی بزرگی در جامعه در کل و برای طبقه کارگر بالاخص است. ناسیونالیسم تباری و تقسیمات افراد جامعه بر این مبنای باعث شده است که طبقات و اقشار زحمتکش بر اساس تعلق اتنیکی، زبانی و مذهبی شان تجزیه شوند. این معضل همین امروز هم مانع بزرگی در سر راه وحدت طبقاتی کارگران به عنوان یک طبقه اجتماعی است. جریان های بورژوا سوازی تعلق تباری شان منفعت واحدی را دنبال می کنند و در مواجهه با مردم و کارگران این منفعت طبقاتی را نمایندگی می کنند و از آن چون تن واحد به دفاع بر می خیزند. هرچند که در عرصه سهم خواهی از قدرت سیاسی به ابزار تعلق تباری و قومی مردم پناه می برند تا با اتکا به آن منافع سیاسی و اقتصادی شان

را تأمین نمایند. امروز در افغانستان حتی خواستها و مطالبات رفاهی که یک خواست و مطالبه عمومی و به نفع همه است از منظر "عدالت قومی" مطرح می شود. با وجود این همه جنایت و تباهی و با وجود فقر و محنتی که حاصل مناسبات حاکم است، ناسیونالیسم تباری هنوز هم میدان دار است و به لحاظ ایدئولوژیک و همچنان به لحاظ سیاسی سد و مانع آگاهی و تشکل یابی کارگران و زحمتکشان به عنوان یک طبقه در تقابل و تعارض با طبقات دارا و سرمایه دار است. به همین دلیل نقد ناسیونالیسم و تبارگرایی یکی از عرصه های مهم مبارزه فکری و نظری سوسیالیسم کارگری در افغانستان را می سازد.

### نقش مخرب بازمانده های چپ بورژوا- ناسیونالیست، انجوها، جامعه مدنی و نیروهای مذهبی.

مورد دیگر نقش مخرب بازمانده های چپ بورژوا- ناسیونالیست، انجوها، جامعه مدنی و نیروهای مذهبی در این زمینه است. چپ نه در گذشته و نه هم امروز این تعلق اجتماعی و طبقاتی به طبقه کارگر و سایر مزدبگیران را نداشته است. ترجیحات بازمانده های چپ بورژوا- ناسیونالیست، هردو نحله آن، مخصوصا بخشی وسیعی از آن ها که امروز به لیبرالیسم و دموکراسی سر سجد فرو آورده اند و به صرافت انکار واقعیت مبارزه و جدال طبقاتی افتاده اند را فعالیت سیاسی در چهارچوب مقررات بازی در بستر رسمی سیاست در افغانستان و دفاع از نیولبرالیسم لجام گسخته تشکیل می دهد. این طیف به کشف حقایق تازه در مورد نظم "مطلوب" که همان نظم مبتنی بر کارمزدی و دموکراسی بورژوائی است رسیده اند و بر همین اساس مدافع و مجیزگوی مناسبات نابرابر طبقاتی کنونی هستند. بخش دیگری از این نیروها که در تئوری و در پس اذهان شان خود را نماینده و وصی کارگران می شناسند اما در عمل از سیاست ها و منفعت طبقات و جنبش های دیگر نماینده گی می نمایند و بر بنیاد همین



عدم تعلق طبقاتی به طبقه کارگر است که بازمانده های چپ پوپولیست هیچ عمل و واکنشی نسبت به وضعیت طبقه کارگر و حرکت های اعتراضی کارگران نشان نداده و نمی دهند چه برسد به حمایت و تلاش در جهت قوام و هدایت بهتر آن اعتراضات برای به ثمر رسیدن و تحقق مطالبات کارگران. اکثریت بازمانده از این چپ هنوز خودشان را در حصار قومیت و تبار می یابند و حد آزادیخواهی شان فراتر از "عدالت قومی" نمی رود و آنهایی که ظاهراً خود را نسبت به سایر همقطاران و همرهان دیروزی شان "رادیکالترین" می پندارند، اساساً مشکل شان سرمایه داری و کارمزدی نبوده و نیست بلکه نقد شان به حاکمیت کنونی یک نقد ناسیونالیستی و بیگانه ستیزانه است و به همین دلیل هم است که حاکمیت کنونی را مزدور بیگانه دانسته و ضدیت اش را نسبت به وابسته گی این رژیم بیان می دارد و سران و رهبران رژیم را "شاه شجاع" و "میهن فروش" و غیره می خوانند.

هر دو نحله چپ بورژوازی در افغانستان چه در گذشته و چه امروز مدعی نماینده گی از طبقه کارگر و سایر زحمتکشانش هستند و این در حالی است که این جریانها و بقایای بازمانده از آنها در عمل موجودیت اجتماعی طبقه کارگر را انکار می نمایند؛ لابد در مجامع خودی و در پس ذهن شان به خود "مارکسیست" و "کمونیست" هم می گویند. این نیروها تنها که کاری در جهت سازمانیابی، ارتقای آگاهی کارگران و زحمتکشانش انجام نداده و نمی دهند بلکه نقش شان بیشتر منفی بوده و است. بخشی از این ها چه فردی و یا جمعی اتومیزه و تجزیه شده اند و به اعتبار هویت های کاذب قومی-تباری شان وارد عرصه سیاست رسمی در جامعه شده اند و در خدمت جریان های ناسیونالیستی و قومی

قلم و قدم می زنند و به تبلیغ خیر و صلاح کارگران و سایر زحمتکشانش از طریق دنبال کردن منافع قومی و تأمین آن که چیزی نیست جز بسیج اردوی کار و زحمت در خدمت بخشی از بورژوازی نوحاسته یی که امروز از نردبان هویت قومی برای بالا رفتن و عروج در قدرت سیاسی استفاده می کنند، تبلیغ و ترویج می نمایند. بخش دیگری از این نیروها بیشترین در نهادهای جامعه مدنی که از جانب انجوها و نهاد های بورژوائی جهانی مورد حمایت قرار می گیرند و به لحاظ منابع مالی و همچنین ایدئولوژیک تأمین می شوند نیز فعال اند. این به سهم خود در القای ذهنیت نیولیبرالی و تئوری های پسا مدرنیستی که هویت طبقاتی را انکار می کنند و هویت ها و شاخص های دیگری را پایه یی تر می دانند، مانند هویت قومی، در میان همه اقشار و طبقات از آن میان و به خصوص کارگران تأثیر گزار بوده و است. این مسأله و عقاید مذهبی، و استفاده نیروهای ارتجاعی از آن در کنار مسائل دیگر که اینجا و در این فرصت مجال بررسی آن ها نیست هم مزید بر علت شده طبقات و اقشار زحمتکش به طور عموم و در رأس کارگران را در وضعیتی قرار می دهد که در عین به دوش کشیدن یک تنه بار مشقات و ستم و نابرابری هیچ سهمی از ثروت خلق شده اجتماعی و امکانات که به دستان پر توان خودشان خلق می شوند، و یا منابع عظیمی مالی یی که طی بیشتر از یک دهه و نیم سرازیر شد، نبرند؛ و مهمتر از آن نتوانند به عنوان یک طبقه مدعی و طبقه برای خود که بتوانند خواست ها و مطالبات رفاهی خودش را با اتکاء به قدرت اجتماعی خود به نظام حاکم تحمیل نمایند و در نهایت مناسبات طبقاتی مبتنی بر کارمزدی را بر اندازد و خود و بقیه جامعه را رها سازد، ظاهر شود. خلاصه کلام از نظر من از میان مسائل و موجباتی که رؤوس

آنها بیان شد از جمله دلایل و اسبابی اند که در شرایط جاری طبقه کارگر و اقشار زحمتکش را به انشقاق و انقطاب می کشاند و مانعی بر سر راه متشکل شدن، سازمانیابی، تحزب و سرانجام دخالتگری مستقل طبقاتی اش است. ناسیونالیسم، مشخصاً ناسیونالیسم مبتنی بر قوم و تبار، باورها و عقاید مذهبی، تجربه شکست چپ مدعی سوسیالیسم و نقش منفی این چپ بورژوا-ناسیونالیست و همچنین تبیین های نتولیبرالیستی یی که از طریق انجوها و جامعه مدنی در ذهنیت جامعه "روشنفکری" و تحصیل یافته گان فعال در آنها، با حمایت مالی و ایدئولوژیک نهادهای بورژوائی جهانی، القا می شود و از آن طریق به اذهان توده های کارگر نیز تزریق می شود همه به نوبه خود تأثیرات منفی و عمیقاً ناگواری در وضعیتی که اشاره شد، دارند. با وجود گسترده گی دامنه فقر و بیکاری و مرارت های بیشمار امر اتحاد کارگران شاغل و بیکار و سایر اقشار محروم حول یک پلانفرم واحد با بطاقت و کندی پیش می رود، چیزی که به یک لحاظ دلیل عینی و مادی در تاریخ مبارزات کارگری در جامعه افغانستان دارد، اینجا تشکل های زرد کارگری رسمی و نیمه رسمی یی که در چهارچوب نظام فعالیت می نمایند (اتحادیه ملی کارکنان و کارگران افغانستان) مطرح نظر نیستند. از نظر ما عدم سازمانیابی و نبود تشکل مستقل کارگران و سنت مبارزه متشکل، دلیل اصلی این بطاقت و این وضعیت به شمار می رود. نقد ما از سرمایه داری نقدی به کارمزدی و به اساس و بنیاد استثمارگرانه آن است. در مناسبات اجتماعی موجود که در آن بشریت برای بقا و امرار معاش خودش مجبور است نیروی کارش را بفروشد، انسان ارزش،

# جامعه مدنی از پندار تا واقعیت

اتیلا مهربان

دو پهلو دارد. یکی آنکه چون محصول یک قرارداد اجتماعی بوده و آرمانی را بیان می کند، پس ارزش مثبت است. اما از آنجا که در عمل بستن قرارداد اجتماعی بر عهده دولت ملی است و دولت متعهد به حفظ شاهرگ های موجودیتش که تحفظ و دفاع از مالکیت خصوصی است، و به این گونه نا برابری و بیعدالتی اجتماعی را دامن میزند، به ارزش منفی تبدیل می گردد. پس استقلال جامعه مدنی از دولت موضوعیت می یابد. (قرارداد های اجتماعی - ژان ژاک روسو)

اهداف اصلی متفکران عصر روشنگری در اروپا که تفکرات آنها ستون فقرات ایده "جامعه مدنی" را تشکیل می دهد، آزادی، پیشرفت، دلیل، مدارا و پایان دادن به سوء استفاده از قدرت دین و دولت بوده است، نه پایان دادن به سلطه آنها. به همین دلیل تناقضات متعددی بر دیدگاه های آنها سایه افکنده است. مثلاً همزمان که روسو در کتاب مشهورش قرارداد های اجتماعی می نویسد: "همزیستی مسالمت آمیز آزادی سیاسی و نا برابری اقتصادی در دموکراسی، غیر ممکن است" و ادامه میدهد: "برابری به مفهوم برابری کامل قدرت و ثروت نیست، بلکه به این معنی است که هیچ کس نباید آنقدر ثروتمند باشد تا دیگری را بخرد، یا کسی آنقدر تهی دست باشد که خود را بفروشد"، بر وجود دولت هایی که برابری طلب باشند تأکید کرده و باور دارد که دولت هایی که برابری خواه باشند، خادم پدر وطن هستند. روسو آزادی انسان ها را در پیروی آنها از معیار های عالی اخلاقی و رعایت از دولت و قانون می داند.

هیگل، یکی از شیفته گان آثار روسو و اولین بنیانگذار فلسفه سکولاریسم، تأسیس "دولت ملی"

ادامه در صفحه ۱۱

فیودالی بر آن استوار گردیده بود، جایش را با مناسباتی که متناسب با شیوه جدید تولید بود، عوض می کرد. برای آنکه مردم بتوانند در کنار هم به زنده گی اجتماعی شان ادامه دهند، ناگزیر بر بودند که کهنه را ترک کرده و به قرارداد های اجتماعی جدیدی متعهد گردند. در این مرحله از انکشاف، دسته بندی انسانها نیاز به قالب جدیدی داشت. هم آهنگی ارتباط میان انسانها، تعیین جایگاه شان در تولید و در مناسبات تولید، برداشتن محدودیت های تجارت و بلاخره تغییر در همه شئون زنده گی، به نظمی نیاز داشت که بشر تا آن زمان نظیر آن را تجربه نکرده بود. "رعایا" که از قیودات فیودالیسم رها شده و به مزایای "شهروندی" دل خوش بودند بایست وارد یک شبکه سازمان یافته در نظام جدید می شدند. بر مبنای همین نیازها بود که "دولت ملی" از خرابه های فیودالیسم سر بر افراشت.

دولت ملی می بایست با ابزار "قانون" ساحة آزادی و امنیت شهروندان را تعیین و تضمین کند. چون دولت ملی مظهر اراده تمام ملت و حافظ منافع هر فرد و ضامن برابری همه شهروندان در برابر قانون قلمداد می شد، شهروندان ناگزیر بایست از بخشی از حقوق خود در برابر دولت ملی چشم می پوشیدند. دولت ملی در وجود سمبول هایی چون پرچم ملی، سرود ملی، زبان ملی تجسم می یافت تا احساس ملی را در شهروندان ایجاد و تعمیم دهد و آنها را به دفاع از موجودیت دولت، قانون و اقتدار سیاسی دولت متعهد سازد.

از همان دوران اولیه ظهور مفهوم "جامعه مدنی" در بستر مناسبات بورژوازی تأکید متفکران عصر روشنگری از آن جمله ژان ژاک روسو بر این بود که جامعه مدنی محصول یک قرارداد اجتماعی است که

سیر تحولات زیر بنایی در جوامع همواره مناسبات و روابط اجتماعی بی را که ظرفیت لازم برای بر تاباندن نیاز های آن را داشته باشد، بر جامعه تحمیل می نماید. پیدایش و شکل گیری نهاد های سیاسی، اجتماعی، ارزش های فرهنگی و اخلاقی، همه متناسب به شیوه تولید و برای تحکیم ارزش های آن پدید می آیند. علی الرغم نا همگونی های ظاهری روابط روبنایی بی که بعضاً تا سرحد سر شاخ شدن با نظام جلو می روند، نه تنها تضاد انتاگونیستی میان آنها وجود ندارد، که برای حفظ، تحکیم و تداوم پایه ها و ارزش های بنیادی نظام کار برد دارد. ولی مانند بعضی از مفاهیم دیگر در پس حقیقت از قبل نهفته شده در آن، از نظر دور می ماند، که "جامعه مدنی" یکی از آن ها است.

جامعه مدنی که قدمت تاریخی آن به ادبیات روم باستان بر میگردد، در مفهوم امروزی محصول دنیای مدرنی است که با انقلاب بورژوازی بر ویرانه های نظام فیودالی پی ریخته شد. فروپاشی فیودالیسم و تغییراتی که بعد از آن در شیوه تولید و حیات مادی جوامع بشری ایجاد گردید سبب شد تا انسان ها به هنجار های حاکم و سنت هایی که در نظام فیودالی ریشه عمیق داشتند، پشت پا زده و وسایل تولید سنتی را ترک نموده و به شهر های تازه تأسیس که توسط پیشه وران بنا نهاده شده بود سرازیر گردند. دیگر فیودال ها و نظام اداری آنها نبودند که امنیت رعایا را تضمین نمایند. وضعیتی که "طبیعی" انگاشته می شد و بنیان زنده گی اجتماعی رعایا در جامعه

را یک عبادت جمعی می دانست. او با تناقضات دیدگاه های روسو به این دلیلی که می نویسد: "دیالکتیک سازش تناقض ها و اضداد در وجود اشیاء، ذهن و طبیعت است" مشکلی نداشته است. هیگل بر این باور بود که تاریخ بشریت مانند "عبادت جمعی" در کلیسا است و تأسیس دولت ملی، هدف اصلی این "عبادت جمعی" است. او پارلمان ها و دولت ها را خادمین خدا می دانست. شاید به همین دلیل از دولت پروس و تقویه آن دولت حمایت می کرد.

مارکس که در جوانی از هیگلیان جوان بود، اولین بار در رابطه با دیدگاه هیگل در مورد دولت که هیگل آنرا ممثل منافع جمع میدانست، به نقد نظریات هیگل پرداخت. تیوری قرار داد اجتماعی بر آن بود که در اجتماع سازمان یافته، هر فرد باید از مقداری از حقوق خود به نفع دولت به عنوان ممثل منافع جمع صرف نظر نماید.

مارکس با درک ماهیت دولت و قانون به این نتیجه رسیده بود که منظور از این که گویا دولت ممثل منافع جمع است، در واقع فقط قسمتی از جامعه - یعنی دارنده گان مالکیت خصوصی - می باشد. بنا بر این واگذار کردن حقوق فردی به دولت و موسساتی که در حقیقت با وضع کردن و اعمال قوانین، آحاد جامعه (شهروندان) را ملزم به گذشت از بخشی از حقوق شان در برابر دولت می نماید، نمایانگر پدیده از خود بیگانه گی است. (علل از خود بیگانگی - ارنست مندل)

بعد از سقوط امارت اسلامی طالبان و پروژه دولت سازی غرب در افغانستان بر اقتضای منافع دولت، زمینه فعالیت فعالین "جامعه مدنی" زیر چتر دولت کرزی و غنی مهیا گردید. اما چون از متن مناسبات حاکم سر در نیاورده و بخشی از دکوراسیون دولت بود، نمی توانست خصوصیات و خواسته های آنچه

را در متن فلسفه "جامعه مدنی" قرار دارد، نمایان سازد. ایجاد زمینه فعالیت برای فعالین "جامعه مدنی" نه از آن بود که آزادی مردم یا به قول متفکرین جامعه مدنی "شهروندان" برای دولت افغانستان و حامیان بین المللی آن اهمیتی داشته باشد. بلکه دولت و سیستم حاکم نیاز داشتند در مقطع پسا طالبانی چهره انسانی بی از خود نشان داده و خودش را شایسته حمایت "شهروندان" نشان دهد. آنان می دانستند که فلسفه وجودی "جامعه مدنی" بر پایه یک دولت ملی و در محدوده قانون استوار است. و کنشگران "جامعه مدنی" در تیوری و در شکل ظاهر به فرودستان جامعه پیوسته و از شاهرگ های منافع دولت، یعنی حفظ مالکیت خصوصی، دفاع نموده و آن را یک نهاد اساسی می دانند.

آزادی مذهب، به طور مثال، بخشی از آزادی "در جامعه مدنی" است که یک شهروند حق دارد از آن برخوردار باشد. ولی دولت مجاز نیست که مذهب رسمی داشته باشد. فعالین جامعه مدنی در افغانستان نه تنها چشم شان را بر این تناقض می بندند، که برای مذاهب سهم خواهی هم می نمایند.

جنبش های اعتراضی تبسم، جنبش روشنائی، اعتراضات چهارراهی زنبق نمونه هایی از جنبش های "جامعه مدنی" در افغانستان هستند. خواسته های عمده نماینده گان جنبش های نامبرده پایان دادن به سوء استفاده از مذهب و سوء استفاده از قدرت دولتی بود، نه پایان دادن تسلط آنها و تعیین خط و نشان بر زنده گی "شهروندان" توسط آنها. به صورت دقیق تر آنها اگر امکان می داشتند، همین میکانیسم و کنش موجود دین و دولت را در صورت صرفاً تعویض افراد کنشگر و تطبیق قرائت خود شان از دین، با کمال میل می پذیرفتند.

خصوصیت دیگر جنبش های مدنی در افغانستان، تأکید بر الگوی رهبران جهادی مانند مزاری و مسعود بود. رهبرانی که جنایات شان در حافظه تاریخ باقیست. آن ها تبارگرایی ارگ نشینان را برحق مورد انتقاد قرار می دهند، نه نفس تبارگرایی را. آنها علی الرغم اینکه می دانند کشتار مردم مشروعیتش را از

دین و ناسیونالیسم می گیرد، امتیاز دادن به دین و تبار خود شانرا حق مشروع شان می دانند. این ها نمونه هایی از تناقض در گفتار و عمل فعالین "جامعه مدنی" در افغانستان هستند که ماهیت آن در پس شعارهای آزادی خواهانه از نظرها دور نگه داشته می شود.

پارادوکس هایی از این قبیل صرفاً به دلیل حاکمیت وضعیت نامتعارف در افغانستان نیست. این پارادوکس ها از ماهیت دو پهلوی "جامعه مدنی" که موجودیت و اجرایی شدنش به موجودیت "دولت ملی" گره خورده است می باشد. در غرب، در کشور هایی که شرایط موجودیت "جامعه مدنی" در بهترین وجهش موجود است، نیز آزادی های فردی بخشی از انسانها بر انسانهای دیگر به دلیل جنسیت و موقعیت اجتماعی افراد ترجیح داده می شود. مثلاً فرزندان دختر، عمدتاً به خواست پدر فامیل بایست از حجاب استفاده کرده و در فعالیت های دستجمعی مدارس همراه با پسران شرکت نه نمایند. همچنان بخشی از مصارف عبادتگاه ها و مکاتب خصوصی که از همان سال اول مدرسه با تحمیل آپار تاید جنسی، کودکان دختر و پسر را اجازه نمیدهند زیر یک سقف آموزش ببینند با اسم رمز احترام به فرهنگ و عقاید، از طرف دولت ها تمویل میگردد. اینجا با نفس پدیده آزادی بر خورد سیاسی صورت می گیرد و حق آزادی کودکان قربانی حق آزادی اولیای آنها می گردد.

همه این واقعیت ها می رساند که تغییر در یک جامعه و تحقق بخشیدن به برابری انسانها در محدوده قانون و دولتی که اساسش بر حفظ و دفاع از مالکیت خصوصی بنا نهاده شده است، ممکن نیست. سازش تناقض ها فقط می تواند زمینه تداوم قدرت طبقات حاکم را میسر سازد. "جامعه مدنی" با تضاد های سلیقه یی اش با نظام حاکم و با افق دیدی که دارد، پوتانسیل عظیمی دارد که در مقطعی از زمان، خودش به سد بزرگی برای ایجاد برابری میان انسانها تبدیل گردد.

# در حاشیه جدال بر سر شناسنامه های برقی

ح. بریالی

مقدمه

نگارش و یا ثبت کلمه افغان در کارت های هویت یا شناسنامه های برقی با صدور فرمان تقنینی از جانب اشرف غنی و کنار گذاشتن مقررۀ تصویب شده از جانب پارلمان به یکی از مسأله های بحران زا در افغانستان مبدل شده و تمام شوونیستهای عظمت طلب در عقب آن سنگر گرفته و می خواهند صف آرائی های گسترده تری را زیر همین عنوان راه اندازی نمایند و افغانستان بحران زده را به عمق بیشتر بحران سوق دهند. حکومت از همان آغاز به همان مفهوم بورژوایی اش نیز نه حکومت وحدت ملی بود و نه متمرکز!! و با تفکر شوونیستی قومی از همان اول در تلاش بوده اند تا با استفاده از نفرت پراگنی قومی به قدرت و عظمت سیاسی و حکومتی خود بیافزایند. این اگر از یک جانب ریشه در تاریخ زعامت سیاسی شوونیستی قبلی افغانستان دارد که زمامداران اش معتقد بودند که با نفرت از اقوام دیگر و تحکیم پایه های قوم خود، میتوان به حاکمیت مشت آهین یا همان حکومت متمرکز قوی رسید، از جانبی هم حلقه های شوونیستی دیگر نیز دقیقاً مانند اینها حتی بدتر از آن با چسپیدن به اسم و رسم های قوم گرایانه و تبلیغ شعارها خواستهای کاذب و دروغین مبنی بر سعادت مند ساختن قوم مورد نظر خود و تأمین عدالت های واهی می خواهند از احساسات عده بی خبر و احساساتی سوء استفاده نموده و از این معرکه سود کلان سیاسی ببرند.

- آیا استفاده از کلمه افغان در شناسنامه یا کارت هویت لازم است؟  
 - چه استفاده های ابزاری از این مسأله وجود دارد؟  
 - آیا مخالفینی که حاضرند تا مرز تجزیۀ افغانستان در این مسیر پیش بروند، محق هستند؟  
 - آیا راه حل سوسیالیستی برای حل فصل این معضلات وجود دارد؟  
 اول: در گام نخست باید یاد آور شد که داشتن هویت های کشوری و ملی و إلصاق آن به انسانها از کشفیات نظام های کثیف سرمایه داریست. اینها در حالیکه خود شان هیچ مرزی را برای تأمین منافع شان لحاظ نکرده و به رسمیت نمی شناسند و همیشه در پی تسخیر تمام بازارهای اقتصادی میان جوامع مختلفه هستند اما برعکس برای جلوگیری از اتحاد مردمان زحمتکش و برای مشروعیت دادن به مظالم متعدد این نظام در پی کشف هویت های ناسیونالیستی و ملی هستند و بایجاد مرز های متعدد میان انسانها به نام های گوناگون پیوسته کنترل دایمی حرکت و جا به جایی آنها را برنامه ریزی می کنند. برخی اسناد هویتی از جمله کارت های هویت و یا شناسنامه ها و یا هم پاسپورت های مسافرتی اساساً همین جریان کنترل انسانها توسط حاکمیت های همان سرزمین ها را بیان می کند. اما در همین حدود و چهارچوب بورژوایی نیز در اکثریت جهان کنونی این اسناد فقط با درج اسم و نام خانواده گی، محل تولد و محل سکونت، از ذکر و تفتیش های بی موردتر مانند نوعیت دین و مذهب، قوم و تبار، رنگ و نژاد مبرا اند و به همان معیار های اولیه و لازمی شهروند در شناسنامه ها بسنده نموده اند. با همین دید ناظر از لحاظ معرفی

شهروندان افغانستان ذکر کلمه افغان و دین و مذهب در شناسنامه نه تنها اینکه عامل معرفی شهروندان نیست بلکه تا همین اکنون نیز زمینه ساز تصادمات ارتجاعی و صف آرائی های قومی گردیده است.  
 دوم: اما اشرف غنی و تیم کاری اش دو تا بهره برداری اصلی را در قبال این اقدام مد نظر دارند. نخست این که وی با عزم سیاسی آشکار شوونیستی با پذیرش و نگارش واژه افغان در کارت های هویت یا شناسنامه های برقی، زمینۀ بحران و تصادم کثیف قومی را به فاز جدید و منفی تر مساعد ساخت. این یک واقعیت انکار ناپذیر است که همه بر آن واقف اند. اشرف غنی عامدانه و قصداً و برای هدف ارتجاعی بقای سیاسی اش، این بازی کثیف را به چنین مرحله بحران ساز وارد ساخت. وی با وجود این که مخالفت پارلمان پوشالی خود را در رد این تصمیم، نیز بر علیه خود داشت اما در حقیقت امر برای خشنودی شوونیستهایی که داعیۀ لوی افغانستان را در سر دارند و هم در حاکمیت و خارج از حاکمیت هستند، بخش وسیعی از جریان طالبان که برایشان پشتونوالی گاهی ارجح تر از قداست راه اسلامی شان است، حزب اسلامی حکمتیار که تا کنون در دفاع از غنی و حکومت وی بارها دیگران را به اخراج از افغانستان و کوچهای اجباری اخطار داده و خود نیز می خواهد سیمای جنایتکار اسلامی خود را با ماسک قوم و زبان مشخص مخفی سازد، و نیز به این بهانه یک ائتلاف نانوشته و اعلام نشده قبلی را برای بقای سیاسی خود و آماده سازی و گشودن راه پیروزی در انتخابات آینده ریاست جمهوری، به توزیع شناسنامه های برقی با إلصاق ادامه در صفحه ۱۷

# کالا سازی جسم زن از تبارزات نظام مزدی

زرقا فروغ

زمینه ساز اعمال زور بر زنان و تملک بر جسم زنان گردیده و اعمال تجاوز جنسی را از بستر بر همسر گرفته تا کودکان روی جاده میسر میسازد.

در افغانستان ویران شده از جنگ رقبای درگیر قدرت و پول جهانی، تمام روابط انسانی تحت مدیریت و کنترل دیکتاتوری مذهب، سنت های قبیولی و خشونت جنگ و سلطه مافیای مواد مخدر مختل گردیده است و جامعه انسانی در خشونت و بحران به سر می برد. تملک و بهره برداری جنسی به صورت عریان اعمال می گردد. تجاوز جنسی از پدر و همسر خانواده گرفته تا معلم و ملا سر باز و قوماندان و هر نر جامعه امکان پذیر است.

زنان در افغانستان زشت ترین استبداد و دیکتاتوری مردسالاری را از سر می گذرانند، قدرتهای سرمایه داری حاکم بر افغانستان با هزار نیرنگ و فریب آزادی بی ترکیب و ملامال از نواقص را در افغانستان در مورد زنان دکنه می کند. گاهی به نام روند قدرتمند سازی زنان و گاهی هم در ترکیب فمینیسم اسلامی و یا گروه های مدنی دفاع از حقوق زن در چارچوب قوانین اسلامی ظاهر میگردند. زنان در افغانستان از هر طبقه و طیف نه تنها از آزادی اجتماعی و حق انتخاب محروم اند بلکه حتی از کوچک ترین آزادی فردی نیز برخوردار نیستند، به گونه مثال می توان از رولا غنی بانوی اول کشور نام برد که اشرف غنی زن ستیز به صورت عریان و بی توجه به حقوق فردی و انسانی او، حتی اسم او را از او گرفت و بی بی گل خطابش کرد، رولا هم در مقابل قدرت و پول و اراده شوهر از تعلقات طبیعی و انتخاب فردی اش مثل زادگاه و مذهب اش دست برداشت و به خواست شوهر خودش را پشتون و مسلمان خواند. چگونه می توان به پروژه توانمند سازی زنان رولا اعتماد کرد در حالیکه خودش مصونیت فردی ندارد.

قضات و محاکمی که قرار است در مورد تجاوز بر زن قضاوت کنند اول از طرز پوشش، وقت و زمان تجاوز (یعنی زنان نباید ناوقت شب بیرون از خانه باشند) و چگونگی حالت زن یعنی زن مست بوده یا نه و یا خانم از قبل با متجاوز رابطه داشته یا خیر پرسیده می شود، و این خود می رساند که قربانی (کالا) خودش درینجا محرک پنداشته شده و مجرم به اثبات برسد چون مرز های تعیین شده را عدول کرده است، لذا خشونت و حمله و تجاوز بر زن طبیعی انگاشته می شود. این امر در کتاب منشاء خانواده به روشنی بیان شده که، (اخلاقیات ریاکارانه بورژوازی و طبقاتی در واقع آنچه را برای زن بزرگترین جنایت محسوب می کند و شدیدترین عواقب قانونی را دارا می باشد، برای مرد امری افتخار آمیز محسوب می کند، یا حداقل لکه ی ننگ اخلاقی است که مرد با لذت بر خود میپذیرد).\*

تجاوز جنسی امروز بیشتر از هر زمان دیگر تحت حاکمیت نظام های ارتجاعی و مذهبی و با باز تولید مرد سالاری کثرت یافته است، این نظامها فرادستی مردان بر زنان را با اصرار و تاکید انقیاد زنان در محدوده خانه و کنترل خانواده به مثابه کانون اصلی جامعه به جای فرد با فریکاری و تبلیغات رسانه بی چهره بی وحشتناکی داده است، روزی نیست که خبری از تجاوز جنسی بر زنان و کودکان خورد سال در گوشه و کنار جهان پخش نگردد لذا آشکارا به نظر می آید که این پدیده شنیع در بین هزاران معضلات دیگر اجتماعی یکی از بزرگترین معضلات را تشکیل می دهد.

از آنجاییکه نظام مزدی بهره برداری و تملک را از هر طریقی نورمالیزه کرده است، و قوانین ساخته شده این نظام، آداب و رسوم و خرافات و مذهب و تمام روابط روبنایی جامعه متأثر از زیر بنایی استثمارگری جامعه در خدمت مرد سالاری و در مطیع سازی و فرمانبرداری زن تاکید دارند لذا مردان از بستر زنا شویی تا دفاتر و محاکم و مدارس و تمام ارکان جامعه دست برتر و آزادتر دارند که این خود

روابط انسانها بر اساس نیاز های متقابل شکل می گیرد ولی مالکیت خصوصی چنان بر انسانها اثر گذاشته است که تا به یک شی یا پدیده بی تملک نداشته باشد احساس خودی یا نزدیکی نمی کند. با مستولی شدن مالکیت خصوصی بر جوامع انسانی حتی احساسات و عواطف ساده و طبیعی انسان کالایی می شود، جایگاه زنان به عنوان اولین برده گان تاریخ محدوده خانه تعریف شده و کانون خانواده تک همسری هسته بی می شود که سلول های انفرادی انقیاد زنان و فرزندان برده گان مرد خانه را پی میریزد. اینجاست که اولین پایه های ستم جنسی و مرد سالاری بنا نهاده شده و استفاده از وجود زن برخلاف میل زن برای ارضای غریض جنسی مرد ها مشروعیت کسب نموده و طبیعی انگاشته می شود.

در جامعه خشن و بسته و طبقاتی سرمایه داری آسایش و آرامش و مصونیت افراد مونث جامعه به صورت بالقوه و بالفعل توسط افراد مذکر سلب می گردد، درین نظام وارونه تصاحب، بهره برداری و استثمار نورمالیزه می گردد. هر رابطه بی در چوکات نظام سرمایه داری هر چند از ابتدا طبیعی باشد در سیر و تعاملات این سیستم کالایی می گردد و رابطه بین زن و مرد نیز ازین امر مبرا نیست، امیال انسانی از جمله میل جنسی کالایی شده که برای ارضای این میل و به دست آوردن این کالا به خرید و فروش و حتی اعمال زور و فشار دست می یازند. حاکمیت مذهب و سنت به صورت کاملاً غیر انسانی بر تشدید این فشارها می افزاید.

زن درین جا کالایی است که شدیداً زیر کنترل نظام حاکم در جامعه قرار دارد، از نشست و برخاست گرفته تا طرز پوشش و نوع سخن گفتن با نزدیک ترین اقاربش زیر ذره بین است، حتی

میکند از شانس کمتری در به دست آوردن حرفه و کار برخوردار بوده و یا بعضاً در محیط خانه یا کار به تمسخر و تحقیر مواجه می‌گردد.

اقدامات انضباطی که بدن ایده‌آل زنانه از آن شکل می‌گیرد شیوه کالایی شدن زن در جامعه طبقاتی و مردسالار است و زنانی که از عملی کردن این انضباط بنابر عواملی عاجز اند احساس نقص و کمبود می‌کنند که در بسا حالات این زنان با احساس خجالت از بدن شان حاشیه نشین و ایزوله می‌گردند. زنان فقیر و بی بضاعت که توان جراحی های گران قیمت، و ورزش های مخصوص و اسباب آرایش مناسب را ندارند این زنان بیچاره احساس شرم مضاعفی را تحمل می‌کنند، بار سنگینی را که این زنان فقیر تحمل می‌کنند، تنها فشار جسمی و روانی نیست که حتی میتواند دلیل فحشا نیز در جامعه گردد.

ستم بر زن در نظام طبقاتی سرمایه داری چون شمشیر دو لبه است که یک لب آن فقط زنان و لبه ای دیگر کارگران از هر دو جنسیت را هدف قرار می‌دهد. ریشه ستم بر زنان طبقاتی بوده و ادامه حیات آن نیز طبقاتی است. بورژوازی با ترویج جنبش فمینیسم می‌خواهد مبارزات اساسی رهایی زنان را به بیراهه بکشد. بنابر طبقاتی بودن ریشه ستم بر زنان رهایی زنان فراتر از قوانین مدنی است و پایان دادن به آن در گرو فعالیت و مبارزه کمونیستی است. نقطه اصلی در این پیوند این است که جنبش کمونیستی این ستم را طبقاتی می‌داند.

\* "این پاسخی به فریاد اعتراض موعظه‌گران بی‌فرهنگ اخلاق علیه جامعه کمونیستی زنان نیز هست. اشتراکی بودن زنان رابطه‌ای است کاملاً متعلق به جامعه‌ی بورژوایی و امروزه اساساً به شکل روسپی‌گری درک می‌شود. اما روسپی‌گری در مالکیت خصوصی ریشه دارد و همراه با سقوط آن، آن سرنگون می‌شود. بنابراین سازمان کمونیستی به جای ایجاد و ترویج اشتراک زنان، به آن پایان می‌دهد." (اصول کمونیسم،

MECW، مجلد 6)

حتی در ۲۴ ساعت تنها یک عدد خیار صرف می‌کنند و یا مدل های مشهور برای سرزنش اشتها به



خوردن کاغذ تکافو می‌کنند؛ بسیاری از ورزشگاه ها فقط مختص زنان هست. در این ورزش خانه ها بخش‌هایی از بدن طبق خواست نظام مردسالاری و جلب توجه مد رایج باز سازی و توانمند سازی می‌شود. مشاوران بدن سازی می‌گویند که ورزش‌های خاصی برای شکل دادن به سینه و فرم دادن به اندام‌ها و کاهش چربی بدن زنان وجود دارد.

پروژه ایجاد یک بدن بی عیب برای زنان تنها به بدن سازی ختم نمی‌گردد صورت باید بدون چین چروک و لبها پف کرده باشد و حتی زنان باید کم تحرک و آرام باشند، خلاصه این که در جوامع سرمایه داری فضایی که زنان در آن تنفس و فعالیت کنند بسیار محدودتر از فضای فعالیت مردان هست. فضای زن جایی نیست که او در آن بتواند هدفمند و آزادانه خود را معرفی کند بلکه چار دیواری است که احساس می‌کند در آن قرار داده شده و محدود شده است. «زنان بی‌بند و بار» این هنجارها را نقض می‌کنند. بی‌بند و باری آنان نه تنها در رفتارشان بلکه در شکل حرف زدن، و به عبارت دیگر، در حرکات آزاد و راحت آنان است.

ظاهر آراسته یک زن می‌تواند به عنوان کارت ورود یا پذیرش در محیط های اجتماعی و حرفه ای به حساب آید، و اگر زنی این انضباط و آرایش را نقض

آزادی و حقوق زن در جامعه نا متجانس (بیداد مذهب و سنت های پوسیده، روابط اجتماعی قبیلوی، فریاد گروه های مدنی پست مدرنیست، شرایط جنگ و وحشت، جولان مافیای مواد مخدر و فقر) افغانستان مملو از تناقضات بیشمار است. به طور مثال از یک جانب دولت اسلامی افغانستان با قانون اساسی اسلامی که در بند بند آن تاکید بر کالایی شدن جسم زن (تاکید بر سطر و پوشش و مقنعه و حجاب دارد، و حبس زن در خانه)، گروه های رنگارنگ اسلامی زیر نام طالب، داعش و مجاهد روزی نیست که تراژیدی ایجاد نکنند. محکمه صحرائی زنان توسط هر نر مسلمان در ملأ عام امکان پذیر است، «دولت وحدت ملی» به اراده حامیانش با سهیم ساختن احزاب ارتجاعی مانند حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار و مذاکره و «صلح» با طالبان و باج دهی مادی و سیاسی به آنها، آتش بس یکطرفه و صدها سناریوی دیگر، در عمل بر تقویت مردسالاری و خشونت بیشتر علیه زنان کمک می‌کند.

انضباط جسمی در جوامع مرد سالار و طبقاتی پدیدۀ دیگریست که زنان و دختران طبق معیارهای تعیین شده این نظام باید بدن شان را سبزه و شکل دهند و تربیت کنند که زنان و دختران مشغول ساخت بدن‌هایی با سبزه مشخص که هدفشان نمایش اندام و حرکات مشخص است. اقداماتی که هدف آن بدن سازی برای نمایش و جلب توجه یک ظاهر تزیین شده است و ماهیت این انضباط دقیقن به سلطه افکار پدرسالارانه ربط می‌گیرد. زیرا شکل و ظاهر زنان در طول زمان و در میان فرهنگ‌های مختلف همواره در تغییر بوده است. امروزه، کسی علاقه ای به دیدن بدن درشت و عضلاتی ویا فربه زنان را ندارد. مُد بدن فعلی زن، یک بدن سخت با سینه‌های کوچک، سرین بزرگ، اندام لاغر و استخوانی است. این امر زنان را وادار به تحمل رژیم شدید غذایی، اراده های آهنین در کنترل و سرکوب اشتها که بدن آنان باید ضرورت به غذا را فراموش کند. بعضی از زنان

# در پس پروژه آتش بس و صلح با طالبان

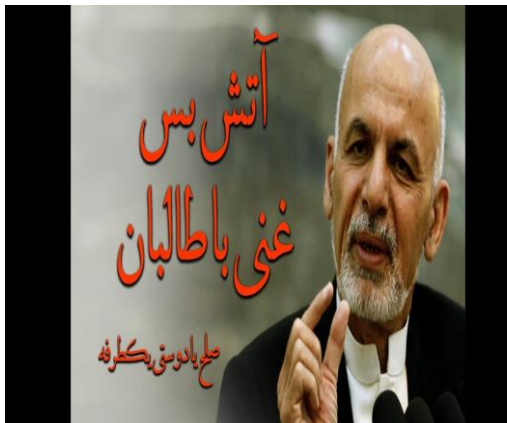
آتیلا مهربان

الهی دانسته، و صلح با طالبان را از زاویه منافع خودش نه تنها خواست مردم که فراتر از آن خواست خداوند می‌داند.

محور استدلال رقبای سیاسی غنی را در ضدیت با کشاندن طالبان به قدرت، هم دلایل ناسیونالیستی و تبارگرایانه تشکیل می‌دهد. استدلال جناح‌های مربوط به جمعیت اسلامی که خودشان را نماینده مردم تاجیک جا میزنند، مقاومت در برابر شوونیسم پشتون و پایان دادن به آن می‌باشد، ولی در عمل چیزی فرا تر از جاگزین کردن تبارگرایی پشتون‌ها با تبارگرایی تاجیک‌ها انجام نمی‌دهند. همانگونه که غنی

جنایات طالبان را نادیده گرفته و "افغان" بودن آن‌ها را مقدم بر زشت‌ترین جنایات می‌داند، جناح جمعیت اسلامی هم با چشم پوشیدن از جنایات رهبران جمعیت مانند احمد شاه مسعود، چشم پوشی کرده و علناً او و ربانی را رهبران شان اعلان کرده و پیاده شدن اهداف آن‌ها را هدف خود می‌دانند. از آنجا که اسلام و تبارگرایی مخرج مشترک دیدگاه‌های هر دو جناح را تشکیل می‌دهد، تشابهات آنها در موضوعگیری‌هایشان چیزی عجیبی نیست. هر دو جانب واژه‌های "صلح و آزادی" را به گروگان گرفته و از حقانیت از قبل نهفته شده در آن کلمات در معاملات سیاسی خود شان سوء استفاده می‌کنند. صلح در قاموس دولت و اپوزیسیون که خود در دولت سهیم اند، فقط در قدرت ماندن آن‌ها معنی می‌دهد. در حالی که صلح تنها نبودن جنگ گرم نیست. صلحی که به قیمت سلب آزادی نیمی از جامعه که زنان

امپریالیستی می‌باشد. مذهب هیچگاه در تضاد با مالکیت خصوصی و کسب سود و در اختیار داشتن و یا تملک وسایل تولید نبوده بلکه با توسل به دین حفاظت از آن را وظیفه شرعی خود می‌داند. یکی از دلایل اصلی حامیان بین‌المللی دولت غنی در حمایت از توافق "صلح" با طالبان از همین همسویی آب می‌خورد. مزید بر آن استفاده سیاسی از پوتانسیل عظیم تخریبی نیروهای دینی که بنا بر اقتضای شرایط گاهی با مارک طالب، گاه با اسم داعش در سرحدات شمالی، شرقی و غربی افغانستان کار برد دارد، کماکان میتواند گزینه مطلوبی مخصوصاً برای امریکا در رقابت‌های بین‌المللی باشد.



در بازی قدرت در داخل افغانستان و ایجاد بحران پس از بحران دیگری در دولت وحدت ملی، پیوستن طالبان به دولت غنی، می‌تواند تضمینی برای تداوم حاکمیت او باشد. درست همین منطق گلبدین حکمتیار را که در جنایت دست کمی از طالبان ندارد، در پهلوی دولت قرار داد. به همین دلیل غنی و تیم مربوطش در ارگ، مانند سلسفش کرسی، هیچگاه طالبان را علی‌الرغم جنایات متعددی که مرتکب شده‌اند، نه فقط دشمن نمی‌داند که با استفاده از ادبیات دینی، کشتار مردم توسط طالبان را اراده

در پی تلاش مذاکرات "صلح" با طالبان و وعده دادن امتیازات ویژه به گروهی از وحشی‌ترین جنایتکاران جنگی، اعلان آتش بس یک جانبه از طرف اشرف غنی به "برادران ناراض طالب" اش که علاوه بر نگرش اعتقادی واحد، وجوه مشترک فراوان دیگری نیز با دولت پوشالی وحدت ملی دارند، دیگر تعجبی را بر نمی‌انگیزد. اعلام آتش بس نتیجه منطقی پروسه مناسبات جاری میان دولت، حامیان بین‌المللی دولت و طالبان که فرایند پروژه رشد اسلام سیاسی کشورهای سرمایه داری است، می‌باشد.

نظام سرمایه داری در رأس امریکا، با شکست نظامی شوروی سابق در افغانستان به اصلی‌ترین هدفش دست یافت. امریکا در اوج قدرت طالبان رسماً اعلام کرد که با طالبان دشمنی ندارند. اگر برنامه حمله به مرکز تجاری امریکا و ناگذیری رایبه پاسخ به افکار عمومی در آن جامعه نبود، امریکا آماده به رسمیت شناختن امارت اسلامی طالبان بود. انتقال رهبران و نظامیان طالب، در جریان سقوط امارت اسلامی شان با هواپیماهای نظامی به پاکستان، در حافظه تاریخ باقیست. طی هفده سال اشغال نظامی افغانستان توسط ناتو و پیاده شدن پروژه دولت در افغانستان، هیچگاه اراده سیاسی برای نابودی تروریسم طالب و برچیدن بساط تحجر فکری فوق ارتجاعی نیروهای اسلامی در افغانستان، پاکستان، کشورهای عربی و شاخ آفریقا، وجود نداشته است. دلیل این مسأله که بارها در نشرات ما بازتاب یافته است، خیلی روشن است. کنترل اذهان آحاد جامعه توسط مذهب و تحمیل از خود بیگانه‌گی یکی از نیازهای اساسی تداوم قدرت نیروهای

## با آن‌ها که بالایی دیوار نشسته‌اند

سید علی صالحی

نان از سفره و کلمه از کتاب.  
چراغ از خانه و شکوفه از انار.  
آب از پیاله و پروانه از پسین.  
ترانه از کودک و تبسم از لبان مان گرفته‌اید.  
با رویاهامان چه می‌کنید!  
ما رویا می‌بینیم و شما دروغ می‌گویید...  
دروغ می‌گویید که این کوچه، بن بست و  
آن کبوتر پر بسته، بی آسمان و  
صبوری ستاره بی سرانجام است.  
ما گشواره به دوش از خوف خندق و  
از رود زمهریر خواهیم گذشت.  
ما می‌دانیم آن سوی سایه سار این همه دیوار  
هنوز علایمی عریان از عطر علاقه و  
آواز نور و کرانه‌ی ارغوان باقی است.  
سرانجام روزی از همین روزها برمی‌گردیم  
پنجره‌های پوسیده‌ی پر سوال را کنار می‌زنیم  
پنجره تا پنجره ... مردمان را خبر می‌دهیم  
که آن سوی سایه سار این همه دیوار  
باغی بزرگ از بلوغ بلبل و فهم آفتاب و  
نم نم روشن باران باقی است.  
ستاره از آسمان و باران از ابر.  
دیده از دریا و زمزمه از خیال.  
کبوتر از کوچه و ماه از مغازه.  
رود از رفتن و آب از آواز آینه گرفته‌اید.  
با رویاهامان چه می‌کنید؟  
ما رویا می‌بینیم و شما دروغ می‌گویید...  
دروغ می‌گویید که فانوس خانه شکسته و  
کبریت حادثه خاموش و  
مردمان در خواب گریه‌اند.  
ما می‌دانیم آن سوی سایه سار این همه دیوار.  
روزی روشن از رویای شب تاب و ستاره  
روییده است.  
سرانجام روزی از همین روزها  
دیده بانان بوسه و رازداران دریا می‌آیند  
خبر از کشف کرانه‌ی ارغوان و  
آواز نور و عطر علاقه می‌آورند.  
حالا بگو که فرض  
سایه از درخت و ری را از من.  
خواب از مسافر و ری را از تو.  
بوسه از باران و ری را از ما.  
ریشه از خاک و غنچه از چراغ ترگی گرفته‌اید.  
با رویاهامان چه می‌کنید؟!

بگنجانند. بخشی از جریان‌های چپ با نشخوار کردن تیوری تضاد عمده، طالبان را در صف نیروهای استقلال طلب و ضد امپریالیست جا داده و استقلال را در اولویت قرار می‌دهند. آن‌ها در این ادعای شان تا آنجا پیش می‌روند که در اعلامیه‌شان به مناسبت روز جهانی کارگر، مدعی می‌گردند که نصف افغانستان از استعمار امپریالیست‌ها آزاد شده است و اشاره‌شان به مناطق روستایی تحت نفوذ طالبان است.

به باور ما هرچند که دیدگاه شوونیستی "پشتون والی" در مسأله صلح با طالبان نقش مهمی را بازی می‌کند، اما با تسلط طالبان بر مناطق پشتون نشین با ظرفیت عظیم ضد انسانی بی‌که این نیروی ارتجاعی دارد، مبرهن است که در دراز مدت مردم آن مناطق بازنده اصلی این سیاست هستند. چون تفکرات عصر حجری طالبان سد جدی بی‌را برای دگرگونی وضع معیشت آن‌ها ایجاد مینماید.

ارسال نیروهای نظامی از کشورهای عربی به افغانستان، بی تردید جبهه جدید جنگ نیابتی دیگری را میان کشورهای عربی و ایران می‌گشاید که نکبت بیشتری را بر مردم در افغانستان تحمیل می‌نماید. با توجه به نقش مخرب دین چه در هیأت طالبان یا دیگر گروه‌های جهادی و ناسیونالیست در طول چندین دهه جنگ، با قاطعیت می‌توان گفت که افشای ماهیت این دو پدیده زشت در فوریت قرار گرفته و راه‌گشای یک مبارزه تمام عیار طبقاتی در برابر نظام سرمایه‌داری که مسؤول درجه اول رشد پروژه ناسیونالیسم و دین است، می‌باشد.

هستند، تمام گردد، با هیچ معیاری نمی‌تواند صلح باشد. صلح صرفاً خفه شدن صدای اسلحه و انفجار نیست. آنچه صلح را ارزشمند می‌سازد، این است که بتواند امنیت بیاورد. انسانها بتوانند به انجام آنچه که دوست ندارند، نه بگویند. حق انتخاب داشته باشند، حق اظهار نظر داشته باشند.

آتش بس سه روزه طالبان که "تفقدی" بود از جانب نظامیان پاکستان جهت کشته شدن مولانا فضل الله رهبر تحریک طالبان پاکستان در افغانستان، حد اقل دو مورد دیگر را که همزمان هم کومیک بود و هم تراژیک به نمایش گذاشت.

مورد اول عینیت یافتن این گفته مارکس که مذهب در رکاب طبقات فرادست تحقق افسانه موجود در خیال انسان‌هاست، را در سلفی گرفتن و استقبال عده بی از مردم از طالبان متجلی ساخت.

مورد دوم خفقان گروه‌های مدنی "مدافع" حقوق زنان و بعضی از جریانات چپ در پروسه صلح و آتش بس با طالبان بود که ناشی از ماهیت آن‌ها می‌باشد. گروه اول، یعنی فعالین گروه‌های مدنی علی‌الرغم سر و صداها و انتقادات شان از دولت، فقط می‌توانند در سایه موجودیت همان دولت امکان حضور داشته باشند. به این دلیل صرفاً به اصلاح امور در "دموکراسی نو پا - در باور آنها" مشغول بوده و نمی‌توانند ایجاد تغییر را در برنامه‌شان





کلمه افغان برای همه اقدام نموده و موج جدید بحران را رقم زد و به این ترتیب عمداً با اتخاذ چنین یک اقدام غیر مدنی چشم‌های خود را به یکی از شفاف‌ترین تعریف‌های هویت شهروندی در افغانستان بست.

ثانیاً این که وی می‌خواهد توجه عمومی مردم را از مدیریت و رهبری ناکام امور در تمام قدمه‌ها و مشهور شدن افغانستان به حیث فاسدترین دولت در جهان، عروج نارضایتی مردم و ایجاد فاصله عمیق طبقاتی میان یک اقلیت فاسد بنام دولتمندان، اراکین معتبر دستگاه حاکمیت و تباری آنها با ناتو و به همین منوال شیوع مدحش بیکاری، اعتیاد به مواد مخدر و غیره مسایل و معضلات اساسی و بنیادی جامعه به کانون‌های فرعی مشغولیت همگانی سوق دهد.

سوم: ایا مخالفینی که الی تجزیه وجدایی افغانستان می‌خواهند در مورد این مشکل پیش بروند و ... محق اند؟

گذشته از اینکه مخالفان این اقدام، به دسته‌های چند گانه تقسیم می‌شوند اما یکی از جناح‌های اصلی‌یی که گویا اساساً منتظر چنین فرصتی بوده و قهرمانان به اصطلاح ملی شانرا حبیب الله کلکانی، برهان الدین ربانی و احمدشاه مسعود می‌سازد، چنان لگام گسیخته وارد معرکه شده اند که حتی از اعلام علنی آماده‌گی ریختن خون و جنگ مسلحانه نیز دریغ نمی‌کنند. اینها نیز که یک سرشان تشکیل دهنده همین حاکمیت پوشالی است و چون نمی‌توانند بدیل واقعی عدالت خواهی و برابری خواهی و فی المجموع جاگزین بهتری برای یک اقتصاد پیشرفته و رفاه همگانی بدهند، به خاطر بقا و سهم خواهی بیشتر از قدرت پیوسته به نام هویت قومی مردم، مانند رقیبان شان ظاهر شده و هرچه بلندتر بر طبل نفرت پراگنی

قومی حتی تا مرز خواست جدایی اقوام و سرزمین‌ها، تغییر نام و ایجاد کشوری به نام خراسان و غیره می‌میکوبند. اینها نیز به غلط و عمدی راه حل معضل‌های اقتصادی، امنیتی و سیاسی را پای تقسیم سرزمین و اقوام و تبارها می‌ریزند و تمام مشکلات تا کنونی در تمام عرصه‌های سیاسی نظامی و اقتصادی را به افغان بودن و نبودن حواله می‌کنند. تا همینجا هم درج ساختن ابزار هویتی به نام افغان و برعکس درج نساختن آن ضمن ایجاد بحران و صف آراییی‌های جاه طلبانه، شوونیست و سکتاریست‌های قومی را به جامعه بدرستی معرفی و نشان داد که اینها با تمام نیرو و امکانات می‌خواهند واقعا جامعه را به مسیر یک بحران عمیق‌تر بکشانند.

چهارم: آیا راه حل سوسیالیستی برای این مسائل وجود دارد؟

درک انسانی و سوسیالیستی مسأله، این حقیقت تلخ را واضح می‌سازد که کشف این هویت‌ها و به جان هم انداختن انسانها از آدرس آنها زیر نام‌های مختلف و طی تاریخ روا داشتن شیخ‌ترین ستم‌ها بر بخش‌های وسیعی از مردم، یکی از شیوه‌های حاکمیت کثیف همین سیستم طبقاتی است. اینها چیزی به نام هویت ملی کشف نمودند تا انسانهای این سرزمین را تحت نامهایی چون افغان، تاجیک، پشتون، هزاره، ازبیک و غیره به جان هم بیندازد. ساختن چنین ترکیب‌های ناسیونالیستی قومی و استفاده از آنها به نام هویت ملی توسط رهبران و لیدران شیاد و عوام فریب، توسط طبقات حاکم، هرزمانیکه معضل کمبود قدرت و یا خواست تمرکز بیشتر قدرت برای شان پیش آمده به حربه یا سلاح ایجاد لوی افغانستان، امپراطوری قدیم و یا اخیراً هم خراسان به کار گرفته شده و به دروغ سعادت ملت و یا ذلت ملت را در پس آن پیوند داده اند.

سوسیالیست‌ها به تقسیم افراد بر مبنای نژاد، رنگ، جنس و تعلق جغرافیایی باور ندارند و تمام هویت‌ها غیر از هویت انسان بود انسان در تقابل با انسانیت

انسان قرار داشته و جز کوچک ساختن مقام انسان و بالتبع برتری خواهی و عظمت طلبی مخترعین آن هدف دیگری ندارند. سوسیالیستها باور دارند که هیچ هویت ملی و قومی و قبیله‌وی و همراه با آن هیچ شکلی از هویت مذهبی تمثیل کننده ماهیت واقعی جایگاه و فضیلت انسانی نیست. کارگران و زحمتکشان افغانستان که اکثریت مطلق آن جامعه را می‌سازند هویت قومی و قبیله‌وی یا مذهبی ندارند. ما عقیده داریم که اگر صلاحیت و آزادی انسان و شهروند افغانستان به خودش برگردد و بتواند به صورت تمام و کمال از هرگونه هویت تقلبی اعم از ملی و قومی و مذهبی و جنسی و شغلی و حتی صنفی آزاد باشد؛ آن‌گاه درد اساسی و محنت و رنج تاریخی آنها پایان خواهد یافت. این یک آرمان واهی و مدینه فاصله نبوده بلکه حتی در همین جوامع کنونی و رژیم‌های متعارف بورژوازی نیز می‌تواند بدست آید. ارتجاع قومی در افغانستان چه در قدرت و چه در به اصطلاح اپوزیسیون وقتی عشق خود را به هویت‌ها بی‌به نام افغان یا پشتون یا تاجیک اعلام می‌کنند در حقیقت امر می‌خواهند هویت طبقاتی انسانها را در حاشیه قرار دهند و جنبشهای آزادیخواهانه در افغانستان را سرکوب نمایند. زنده‌گی و واقعیت نشان داده که این خود مردم اند که از این نفرت پراگنی‌های قومی دوطرفه ضرر دیده اند و می‌بینند. مردم را مشغول این بازی‌های کثیف ساخته اند تا نیایند یخن دولت و سیستم را بگیرند که چرا کار ایجاد نمیکند؟ چرا بدترین فرهنگ فساد حاکم است؟ چرا اسلام طالبی تقویت میشود؟ چرا امنیت تأمین نمی‌شود؟ چرا هزاران نیروی جوان به امید دست یابی به یک زنده‌گی بهتر افغانستان را ترک می‌کنند.

- کارت‌های هویت در همه دنیا از ثبت مشخصات قومی و دینی و مذهبی عاری اند بنا براین تذکره‌ها و ویا کارت‌های هویت باید باهمین

# نگاهی گذرا به آتش بس میان دولت و طالبان

ح. بریالی

یگانه است. همکاسه شدن با نیروی ارتجاعی طالب و تمامی ارتجاع مذهبی در حقیقت تقویت و هم کاسه شدن یک ضلع نظام سرمایه در افغانستان را به نمایش می گذارد که مجری آن نه لیبرالیسم افغانی متکی به غرب، بلکه نیروی فوق ارتجاعی مذهب و قومیت است.

به باور سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان هر صلح ارتجاعی ایکه نیروی فعال و تصمیم گیرنده آن دولت پوشالی کنونی و تروریسم طالب با ارتجاع اسلامی باشد، هیچ گونه ضمانتی برای سعادت و آزادی واقعی مردم افغانستان ندارد و نخواهد داشت. مردم آزاده و متنفر از همه ارتجاع قومی و مذهبی و بیزار از حکومت‌های دست نشانده و مزدور می توانند هم با تروریسم اسلامی تعیین تکلیف کنند و هم می توانند صلح و سعادت انسانی و با افتخار را نوید بخش باشند.



جنگ و سیاست و چه مانورها در سایر عرصه‌ها عبارت است از صدمه نزدن به تروریسم طالبی و حفظ رونمای ارتجاعی ایکه در آن زمینه برای دوام حیات و فریه شدن تمامی دارودسته‌های مذهبی مساعد باشد. خطاب (برادران ناراضی) یا (طالبان افغان‌های ماند) یا (مخالفین مسلح) یا (پوزیسون) و سایر القاب و صفات به طالبان در حقیقت بیان همین محتوای نزدیک یا شریک حاکمیت با طالبان را بیان می کند و نشان می دهد که هیچ پیمانۀ تروریسمی یا هیچ مقیاس شناعتی و یا هم هیچ مقدار بربریتی هم نمی تواند طالبان را ناامید از آینده سیاسی نماید و یا جایگاه و جولانگاه آنها را در آینده معامله قدرت و حضور سیاسی در قلمرو حاکمیت زیر سوال ببرد. این فضا سازی برای امحای آدرس و نشانی دشمن آشکار مردم افغانستان و توهم اینکه طالب دشمن نیست، به طالب از جانب دولت‌های دست نشانده در این ۱۷ سال روی کاراکتر جنگ زده و گیر مانده در باتلاق جنگ و ناامیدی عده بی از عوام الناس نیز بی تاثیر نبوده که ما نمونه هایش را در گرفتن عکسهای یادگاری و سلفی‌های مشترک عده بی از آدمها با طالبان در کابل و شهرهای دیگر مشاهده کردیم.

انفعال همیشه گی دولت پوشالی در برابر نیروی طالب پیام آشکاری است به تمام نیروهای آزادیخواه به خصوص زنان و جوانان و آن اینکه ماهیت دو طرف آتش بس چه در شرایط جنگی و یا هم صلح احتمالی یکی و

درحقیقت ۱۷ سال است که علیه طالب آتش بس جاریست، اعلام آتش بس رسمی از جانب دولت «وحدت ملی» و استقبال آن توسط طالبان در روزهای عید به برخی از عیان ترین تفاهم‌های نانوشته ولی واقعی میان حاکمیت کنونی و نیروهایی به نام طالبان و سطح پایین شعور سیاسی و دیپلوماسی، میان عوام الناس را به نمایش گذاشت.

گذشته از اینکه هر آتش بسی در هر نقطه بی از میدانهای جنگ میان نیروهای متخاصم به حیث قطع موقت جنگ و جنایت و تجاوز شناخته می شود و زمینه را برای گفتگوهای ریشه بی تر و رسیدن به آتش بس دراز مدت یا قطع دائمی جنگ هموار می کند و افغانستان نیز نمی تواند جدا از یک چنین تصویر و شکل مسأله باشد، اما واقعیت‌های سیاسی و تعریف مخالفت‌ها و مخاصمت‌ها و همچنان تباری‌ها و همسویی‌های دو طرف در گیر، چیز دیگری را نشان می دهد.

طی هفده سال اشغال افغانستان توسط ناتو و در راس امریکا و ایجاد ارتش مزدور برای حفظ و صیانت دستاورد‌های این اشغال، نه تنها هیچگاه اراده سیاسی برای نابودی تروریسم طالب، برچیدن بساط تحجر فوق ارتجاعی مافیا بی اسلامی نه نزد امریکا و شرکایش و نه هم دولت‌های دست نشانده وجود نداشته بلکه هر چه بود و هست چه در قلمرو





## گزارشات کارگری

افغانستان

طی ماه می که مصادف بود به بزرگداشت از روز همبسته گی جهانی کارگران جهان، دولت اشرف غنی بر «اتحادیه ملی کارگران» در کابل یورش برده و خواسته است تا مالکیت های شخصی متعدد این اتحادیه را که در زمانهای قبلی آنهم به قول مسوولین اتحادیه با پول حق العضویت های اعضای اتحادیه خریداری شده است، غصب نماید. بانکه ماهیت همکاری این اتحادیه به لحاظ زرد بودن اش و به تبع آن روحیه آشتی طبقاتی اش میان کارگر و سرمایدار به هیچ کس پنهان نیست و از همین منظر بی عرضه گی، حتی کارگران افغانستان آدرس انرا به آسانی نمی توانند بیابند، اما با اینهم این یورش دولت اشرف غنی و عبدالله را همگان در افغانستان محکوم کردند.

- قرار معلومات بدست آمده از انترنت، جمعی از فعالان سیاسی در کابل دست به تاسیس و ایجاد نهادی به نام «کمیته اقدام کارگری» زده اند و نشریه یی را به نام گاهنامه «کارگر پیشتاز» انتشار داده اند. هیات تحریریه سوسیالیسم کارگری به سهم خود ورود چنین جمع و اقدام سیاسی را در دنیای مبارزه علیه نابرابری ها و توسعه صف چپ در جامعه شاد باش گفته برای این دوستان کامیابی مزید خواهان است.

ایران

- کارگران گروه ملی فولاد در مقابل استانداری اهواز به خاطر پرداختن دستمزد

های شان بیش از ۱۴ روز اعتصاب کردند. آنها در چهاردهمین روز اعتصاب خود، دست به راهپیمایی بزرگ زدند و شعارهایی چون: کارگر می میرد ذلت نمی پذیرد؛ دشمن مان همینجاست دروغ میگن امریکاست؛ سوریه را رها کن فکری به حال ما کن؛ نماینده بی عرضه نمیخواهیم نمیخواهیم؛ و... را فریاد می زدند.

- کارگران بازنشسته شرکت نیشکر هفت تپه برای سومین روز متوالی تجمع اعتراضی تشکیل دادند. پرداخت حقوق سه ماهه معوقه، حصول چکهای که ادامه در صفحه ۵

ادامه از صفحه ۱۷

مشخصه توزیع شود. یعنی اسم، محل تولد، تاریخ تولد و کشوری به نام افغانستان و بس.

- به نظر ما هر آن کسی که پشت قوم و تبار معین پنهان می شود و از آن سنگر سیاسی ساخته و می سازد به حیث دشمن انسانیت و مدنیت شناسایی گردد زیرا نمونه بارز این دشمنی ها، ملوک الطوائفی های استخوان سوز مجاهدی- قومی در دهه نود در افغانستان هنوز زنده است که بخش بزرگی از داد و ستد های کنونی قومی و تباری نیز ریشه در آن دارد.

مردم افغانستان در تذکره ها و یا کارت های هویت خود ضرورت به مشخص ساختن هیچ نشانه قومی و مذهبی و خانواده گی ندارند و باید متحدانه علیه تمام رهبران کثیفی که به نام دفاع از کلمه افغان و یا ضدیت با کلمه افغان سرمایه گذاری می کنند و انسانهای افغانستان را به جان همدیگر می اندازند، ایستاده شوند. تمام نیرو های متمدن و آزادیخواه در قبال این بازی کثیف باید نیت شوم شوونیستهای دو

طرف را افشا و راه درست را آشکار سازند. سوسیالیست ها مقام انسانی و باشرف انسان را به تمام معنی های داده شده و فرضی ایکه ارتجاع سرمایه و مذهب و ناسیونالیسم کور به انسان داده اند برعکس بدور از همه تفاوت های شکلی و هویتی قلابی ایکه به آنها اتهام زده شده است، تصویر و تعریف می کنند و به مردم فراخوان می دهند که فریب زرنگی ها و شیادی های نخبه های سیاسی را که به نام قوم و ملیت و منطقه سرمایه گذاری می کنند، نخورند و علیه آن به پا خیزند.

ادامه از صفحه ۹

حرمیت و مقام انسانی اش را از دست می دهد و تبدیل می شود به یک شی. طبقه کارگر برای بهبود زنده گی و تحمیل هرچه بیشتر رفرم به نفع خودش ناگزیر از مبارزه با بورژوازی و دولتش است. جنبشی که حاصل وحدت و سازمانیابی کارگران مزدی است می تواند تحقق مطالبات و خواست های برحق توده زحمتکش را ضمانت کند و برای خلاصی و رهایی از بلایا و نکبت های نظام کنونی باید و لازم است که متحد، منضبط و یکپارچه عمل نماید.

به پیش به سوی سازمانیابی و تشکیل یابی کارگران! اول می روز همبسته گی جهانی طبقه کارگر فرخنده باد!



# اول ماه می به سوی نان، صلح، آزادی!

در چشم انداز نمی بینند. باعث همه این شرایط اسفناک وضعیتی است که حاکمان و نیروهای بغایت ارتجاعی ایجاد کرده اند. قدرت های امپریالیستی با بازوی نظامی ناتو سال ها است که در افغانستان لانه کرده اند و نتیجهی حضور راهزنانه شان جز فقر گسترده، کشتار غیر نظامیان و هزینه های سرسام آور نظامی برای مردم افغانستان نبوده است. آنها تنها به دنبال اهداف سیاسی و اقتصادی خود هستند و دردی از مردم دوا نمی کنند.

اکنون در افغانستان بیکاری و فقر بیداد می کند و قدرت حاکمه برای مهار خشم مردم، آنها را به اجتماعات قومی و مذهبی و ... تقسیم کرده و نمایندگان ارتجاعی را از این راه به میدان آورده اند تا هر چه بیشتر بتوانند منافع عمومی کارگران و مردم را پرده پوشی کنند.

ما سوسیالیست ها بخش تفکیک ناپذیری از طبقه کارگر جهانی هستیم. ما انترناسیونالیست و طرفدار نان صلح و آزادی برای همه بدون در نظر داشتن ملیت، مذهب، نژاد، قومیت، جنسیت و ... هستیم؛ ما سوسیالیست های افغانستان و ایران همه کارگران جهان و بخصوص کارگران و مردم خاور میانه را به مبارزه برای کسب نان، صلح و آزادی دعوت می کنیم. کارگران افغانستان و ایران پیوندهای قوی و در هم تنیده ای دارند. میلیون ها کارگر مهاجر متولد افغانستان اکنون سال های متمادی است که در ایران با خانواده های خود کار و زندگی می کنند و به همین اعتبار نه تنها از زاویه انترناسیونالیستی باهم هم سرنوشتند، بلکه با توجه به ویژگی های اجتماعی آنها بیش از همه می توانند در مقابل سرمایه داری متحدانه عمل کنند و ستم مضاعفی که بر کارگران افغانستانی در ایران می شود را کنار بزنند.

ادامه در صفحه ۲۱

افروختن جنگ ها به بهانه های مذهبی، ناسیونالیستی، قومی، حمایت از "دمکراسی"، حمایت از دولت های متحد و ... انجام می شود که هیچ نفعی برای کارگران و مردم ندارد و تنها باعث خانه خرابی و فلاکت بیشتر آنها می شود

در ایران جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ با مطالبه ی نان و آزادی نشان داد که راه حل دیگری وجود دارد. کارگران و زحمتکشان دیگر نه توهمی به اصلاح طلبان حکومتی دارند و نه به بهانه ی اسلام حاضر به تمکین می شوند. آنها از هر دوی این موانع تاریخی عبور کرده اند و منفعت خود را دنبال می کنند. بحران چند لایه ساختاری و حکومتی معاش کارگران را چند مرتبه به زیر خط فقر رانده است. سوسیالیست ها و جناح چپ جنبش کارگری با وجود تمام سرکوب ها بیش از پیش صفوف خود را متشکل کرده اند و هر روز امید به اینکه در آینده سیاسی ایران نقش تعیین کننده ایفا کنند، بیشتر می شود. جنبش زنان و جنبش دانشجویی و رفع ستم ملی جان تازه ای گرفته و با اتحاد با طبقه کارگر می توانند سرنوشت سیاسی جامعه را به نفع توده ها رقم بزنند

در افغانستان حکومت فاسد باعث بیکاری وسیع در میان کارگران و مردم شده و هیچ راه حلی برای بهبود وضعیت اقتصادی ندارد. میلیون ها کارگر و جوانان جامعه راهی دیگر کشورها می شوند تا بتوانند مأمون امنی بیابند و گذران زندگی کنند. جنگ فرسایشی فقط به دلیل عدم توانایی حکومت فاسد نیست که ادامه دارد، بلکه شرایط اقتصادی و اجتماعی که حاکمان و حامیان شان باعث ایجاد آن هستند نیروهای ارتجاعی را بازتولید می کند. افراد مستاصل و نا آگاه راه حلی جز آواره گی و یا پیوستن به نیروهای ارتجاعی چون طالبان و ... را

بحران اقتصادی و فاصله عمیق طبقاتی مرزها را در نوردیده و دنیا را به ورطه ی نابودی کشانیده است. در قرن ۲۱ که رشد تکنولوژی، صنعت و ارتباطات حد و مرز نمی شناسد میلیاردها کارگر و مردم زحمتکش حتی از ابتدایی ترین امکانات نیز محرومند و برای گذران زنده گی با مشکلات جدی روبرو هستند. کاپیتالیسم گنبدیده گی و پوسیده گی خود را هیچ گاه تا این حد نشان نداده بود و بن بست و بی افقی این مناسبات و روابط بیشتر از قبل برای توده های وسیعی از مردم آشکار شده است. طولانی ترین بحران اقتصادی جهان که از سال ۲۰۰۸ شروع شد همچنان ادامه دارد و فشار بیکاری، نداری و فقر ناشی از بحران را به دوش طبقه کارگر گذاشته اند تا سرمایه های خود را حفظ کنند. در جریان بحران وسیع و طولانی اقتصادی قدرت های امپریالیستی و منطقه ای برای نجات با سیاست میلیتاریستی در تلاش برای کسب بازار جدید و یا حفظ آن و یا کسب موقعیت های برتر به جنگ های مستقیم و نیابتی روی آورده اند و میلیون ها نفر را کشتند و زخمی کردند و یا با خانه خرابی آنها را آواره و در معرض درد و رنج مضاعفی قرار داده اند. منفعت طلبی قدرت های سرمایه داری نه تنها حد و مرز نمی شناسد بلکه پایان ناپذیر است. خاور میانه در این بین بیش از همه در معرض جنگ و فجایع انسانی قرار گرفته است. جنگ در سوریه، عراق، یمن، افغانستان و ... در چند سال گذشته هزاران قربانی گرفته و لطمات جبران ناپذیری به مردم زده است. در بیشتر کشورهایی که از مصیبت جنگ در امان مانده اند، دولت های سرمایه داری حاکم چنان فقر، محنت و شرایط سیاسی و اجتماعی ایجاد کرده اند که دست کمی از جنگ ندارد. ایران و ترکیه نمونه هایی از این دست هستند. بر

دارد. هیچ نیروی دیگری قادر به براندازی بنیادی این همه نابرابری، فقر، نا امنی، عدم رفاه، بیکاری، اعتیاد و غیره مصایب اجتماعی نیست؛ هر الترنا تیف و بدیلی به جز اتحاد، یک پارچه گی، تحزب و سازمان یابی طبقه کارگر برای بدست آوردن قدرت سیاسی جهت تغییر اساسی و بنیادی وضعیت اجتماعی خاکستری و سیاه است.

با درک این مهم سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان به عنوان یک تشکل کارگری در کشور که محک تمام فعالیت هایش منافع عمومی طبقه کارگر است، وقفه ناپذیر برای متشکل کردن جنبش طبقه کارگر که سوسیالیسم مشخصه غریزی آن است، حول یک برنامه کارگری برای رسیدن به جامعه سوسیالیستی و رهایی از کارمزدی و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، کار و تلاش می نماید. در اول می روز جهانی همبسته گی طبقه کارگر اعضاء و فعالان سازمان سوسیالیست های کارگری در افغانستان و سایر کشورها در کنار هم طبقه یی های شان برای تحقق شعارهای زنده باد همبسته گی جهانی طبقه کارگر! نان، صلح، آزادی! زنده باد اول ماه می! و زنده باد سوسیالیسم! به مصاف سرمایه داری رفته و پیروزی در این جنگ را فقط و فقط

در رهایی میلیاردها انسان از فقر، گرسنگی، حقارت، بی سرپناهی، نکبت جنگ، بی امنیتی، اعتیاد، بی افقی جامعه و بی مفهومی زنده گی می دانند.

سازمان سوسیالیست های کارگری به عنوان بخش آگاه جنبش طبقه کارگر در افغانستان، در این مبارزه از همه کارگران و فعالین پیشرو کارگری در سراسر کشور می خواهد که هر چه متحد تر و منضبط تر به پرپایی جشن روز بین المللی کارگر رفته و با افشای همه عوامل انقیاد کارگران عنان کار را از کف اتحادیه های زرد دولتی و نیمه دولتی بگیرند و ساحه را هرچه بیشتر بر بورژوازی و دار و دسته اش تنگ تر سازند. به پیش به سوی برگزاری هرچه با شکوه تر جشن اول می روز بین المللی طبقه کارگر!

**زنده باد همبستگی جهانی طبقه کارگر!**

**زنده باد اول ماه می!**

**زنده باد سوسیالیسم!**

**نان، صلح، آزادی!**

**سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان**

**۲۶ اپریل ۲۰۱۸؛ ۶ ثور ۱۳۹۷**

اول ماه می روز جهانی کارگر، کارگران در اقسا نقاط جهان به میدان می آیند و سرمایه داری را به مبارزه می طلبند و منفعت و خواست های طبقاتی خودشان را دنبال می کنند. روز کارگر روز همبستگی و اتحاد جهانی برای پیشروی به سوی سوسیالیسم یعنی تامین نان و آزادی است. در روز جهانی کارگر، کارگران و سوسیالیست های افغانستان و ایران و به طور مشخص سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان و اتحاد سوسیالیستی کارگری اتحاد و همبستگی خود را برای تامین نان، صلح و آزادی اعلام می کنند. روز جهانی کارگر در سراسر جهان هر روز جایگاه مهمتری در عرصه مبارزه طبقاتی می یابد و ما نیز به نوبه ی خود در تلاش برای برگزاری هر چه با شکوه تر آن هستیم.

**زنده باد همبستگی جهانی طبقه کارگر!**

**زنده باد سوسیالیسم!**

**زنده باد اول ماه می!**

**نان صلح آزادی**

**سازمان سوسیالیست های کارگری  
افغانستان**

**اتحاد سوسیالیستی کارگری**

**اردیبهشت / ثور ۱۹۹۷؛ اپریل ۲۰۱۸**



# Workers Socialism

*Workers Socialist Organization of Afghanistan*

*A political and analytical journal*

*Issue 39*

*June 2018*

اعلامیه سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان

## اول می روز همبسته گی بین المللی طبقه کارگر گرامی باد!

در افغانستان امسال در حالی به تجلیل اول ماه می میرویم که تعمیق بحران اقتصادی سرمایه داری شرایط تحمل ناپذیری را برای طبقه کارگر این کشور به بار آورده است؛ مهندسی حکومت موزاییکی وحدت ملی آنگونه که مقتضی ماهیت آن است، آدم ها را به هویت های غیرانسانی (قومی، سمتی، زبانی، مذهبی، محلی و...) تقسیم نموده است، بیکاری گسترده، بدامنی و ناامنی، فقر، تحمیل دستمزد پایین، نه پرداختن به موقع همین دستمزد ناچیز، افزایش ساعات کار در بخش های خصوصی اکثراً تا چهارده و شانزده ساعت در روز، نبود ثبات شغلی جامعه را کاملاً به بی افقی محض سوق داده و حداقل امکانات یک زنده گی متعارف را از مردم ربوده است. این وضع کلاً انعکاسی از ماهیت نظام سرمایه داری جهانی است که نشان از عمق پوسیده گی این ساختار در سراسر جهان دارد؛ سرمایه داری با وجود آوردن یک چنین وضعیت و شرایطی همزمان هم به انباشت سرمایه و هم به حاشیه کشاندن و منحصر نگهداشتن خواسته اصلی مبارزه طبقاتی که در همه احوال امری است جاری، دست می زند. حیات و ممات نظام سرمایه داری کاملاً بستگی به اتحاد و عدم تحزب طبقه کارگر

همین نظام نابرابر موجود یعنی نظام وارونه سرمایه داری است که با جنگ، نسل کشی و نابودی تمدن بشر همه روزه تلاش دارد که حیات ننگین اش را استمرار بخشد. در این روز هیچ خواستی بیشتر از این فوریت ندارد که طبقه کارگر و همه انسان های آزاده و زحمت کش هر چه بیشتر متحد و متحزب گردند تا نظم گنبدیده و واژگون سرمایه داری را به زیر بکشند و جامعه یی را که شایسته و بایسته همه انسان های برابر است، برقرار سازند.

هیچگاهی در گستره نظام های طبقاتی، تناقضات جوامع انسانی تا این حد عمیق، تراژیک و غیرانسانی نبوده است. فقر، سیه روزی و فلاکتی را که نظام حاکم سرمایه داری بر انسان ها در جهان تحمیل کرده است به تناسب رشد صنعت و تولید، گسترده و واگیر است. تجسم رشد صنعت در جنگ های ویرانگر، تولید و استفاده از سلاح های مدحش، مرگ، نبود امنیت، فقر بیکران و تخریب بی رویه محیط زیست انسانها و تجمل، زورگویی و بسط دایره اختیارات وسیع مشت اندکی از انگل ها و صاحبان سرمایه، متجلی است.

اول می روزی است که طبقه کارگر بزرگترین تناقضات مناسبات ضد انسانی نظام سرمایه داری را در یک پیوند و همبسته گی جهانی پروتری به نمایش می گذارد؛ روز جهانی طبقه کارگر روزی همبسته گی اکثریت عظیم جامعه بشری است که کل تمدن بشری را با نیروی کارش خلق کرده ولی سهم خودش از آن در بهترین حالت بیشتر از کسب حداقل امکانات معیشت برای تجدید نیروی کارش نیست، پدید آورنده کل ثروت جهان است اما خود ثروتی ندارد، همه رفاه و آسایش از قبل نیروی کار او است، اما در زنده گی روزمره اش چیزی که نیست رفاه و آسایش است. اول می اعتراض به وضعیتی است که رفاه و آسایش ۹۹ درصد انسان ها را یک درصدی های انگل به گروگان گرفته است؛ اول می بیشتر از هر مساله دیگر روز تعهد برای از میان برداشتن این وارونگی است. در اول می طبقه کارگر در سراسر جهان به همه بشریت اعلام می دارد که امروز نسبت به هر دوره پیش از این امکانات سعادت انسان ها در تمام ابعاد آن برای آحاد بشری مساعد است، اما آنچه که مانع آن می شود